

پرسه

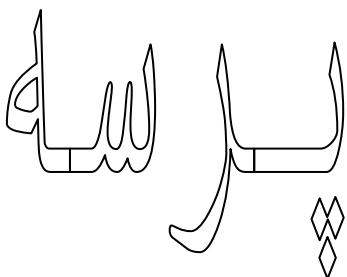


فهرست

3	شورای سردبیری	سرمقاله
6	محسن مومنی	بر ما چه گذشت؟! (تاریخ کوتاهی از زایش چپ دانشجویی)
9	احسان صفار	حذف یارانه‌ها؛ برابری اجتماعی یا خانه‌خرابی عمومی
12	سروش سمیعی	مسائلی ساده در باب شوراهاى صنفی
15	مریم آرامش	جمعیت دفاع از حقوق کودکان کار و خیابان
18	شاهین شهروا	آنجا که ترانه بر دیکتاتور پیروز است؛ ویکتور خارا
20	-	دغدغه‌های عدالتخواه کوچک
21	محمد کریم آسایش	انقلاب مرغ منجمد
23	-	طنز تصویری

پرسه (اجتماعی- سیاسی- فرهنگی)

نشریه دانشجویی دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران

مدیر مسئول و صاحب امتیاز: شاهین شهروا
(زیر نشر شورای سردبیری)آدرس سایت نشریه: Parsehmag.blogfa.comآدرس ایمیل نشریه: parseh.mag@gmail.com

- "پرسه" آماده دریافت مقالات، نظرات و پیشنهادات شما می‌باشد.
- "پرسه" در ویرایش متون دریافتی آزاد است.
- مسئولیت مقالات بر عهده نویسنده است و تنها مقالاتی مورد تایید "پرسه" می‌باشد که با امضای "شورای سردبیری" انتشار یابد.
- برای اشتراک نشریه می‌توانید با ایمیل نشریه تماس بگیرید تا ترتیب ارسال نشریه به شما داده شود



به نام مردان زندانی
 به نام زنان تبعیدی
 به نام همه آن یاران ما
 که گردن نهادن به ظلمت را
 به شهادت و قتل آمده اند
 بر ما است که خشم را شخم زنیم
 و آهن را طالع کنیم
 برای نگهداری تصویر بلند بی گناهایی که
 همه جا جرگه می شوند
 و همه جا به پیروزی می رسند

بیش از ۵ ماه از وقوع اعتراضات مردم علیه وضعیت موجود می‌گذرد و دوره جدیدی از تعرض به جنبش‌های کارگری، دانشجویی و... از سوی حاکمیت آغاز گشته است. موج عظیم اعدام، بازداشت و زندانی کردن فعالین کارگری و دانشجویی، سرکوب رسانه‌ها، ممنوع‌التحصیل کردن و معلق ساختن دانشجویان و... همه و همه نشان از به کارگیری ابزار سرکوب به صورت تمام و کمال دارد و اخیرا نیز دولت به تعرضات خود با تصویب طرح حذف یارانه‌ها، شکل و بعد جدیدی بخشیده است که طبقه کارگر و زحمتکش جامعه را مستقیماً زیر فشارهای طاقت‌فرسای معیشتی قرار می‌دهد؛ اما علیرغم تمام شرایط فوق‌الذکر دیکتاتوری نتوانسته است بر جنبش توده‌ای فائق آید.

هر چه از انتخابات خرداد ۸۸ دورتر گشتیم، از حجم اعتراضات عظیم خیابانی مردم کاسته شد و بنا بر تقویم و مناسبت‌های رسمی چون روز قدس یا ۱۳ آبان ادامه پیدا نمود که هر یک فصل جدیدی از مبارزات مردم بودند. اما بازگشایی دانشگاه‌ها، همراه با پر کردن خلا تظاهرات‌ها و اعتراضات خیابانی مردم در دانشگاه‌ها توسط دانشجویان بود. همان گونه که پیش‌بینی می‌شد با گشوده شدن دانشگاه‌ها در آغاز سال تحصیلی جدید، موجی از اعتراضات دانشجویی آغاز گردید که طی ۳۰ سال گذشته بی‌سابقه بود. جنبش عظیم توده‌ای این بار برخلاف گذشته در پیشاپیش جنبش دانشجویی به حرکت درآمد و پس از سپری کردن ۳ ماه پر تنش که با تجربیات گرانبهایی توأم بود، چشم امید خود را به دانشگاه، این سنگر آزادی دوخت.

توده مردم انتظار داشتند (و ما معتقدیم هنوز هم دارند) که دانشگاه پرچم مبارزه را در دست گیرد و چشم‌انداز نوینی به ادامه مبارزه با سرکوب، دیکتاتوری، فقر، گرسنگی، تبعیض، تحقیر و... بگشاید و تا به صحنه آمدن جنبش طبقه کارگر که پیکارگر اصلی این عرصه است، برای این جنبش اعتراضی زمان بخرد.

دانشگاه نیز این بار از زیر بار مسئولیتی که جنبش عظیم و میلیونی مردم بر عهده‌شان نهاده بودند سربلند بیرون آمدند و ما هر روزه شاهد اعتراضات گسترده و پیوسته‌ای در دانشگاه‌های مختلف کشور بودیم و به ویژه، حضور پر رنگ دانشگاه‌های آزاد در زنجیره اعتراضات بسیار حائز اهمیت و گامی به پیش برای جنبش دانشجویی در همراهی با جنبش توده‌ای علیه

دیکتاتوری بود.

همچنین این بار شاید برای نخستین بار پس از سی سال، ما شاهد آن بودیم که شعارهای دانشجویان، از خیابان‌ها و از میان جنبش مردم به داخل دانشگاه‌ها راه یافته بود، این بار دیگر دانشگاه‌ها پیرو مردم و جنبش عظیم آنان بودند و نه بالعکس، و دانشجویان، که پیش از شروع سال تحصیلی جدید جزئی از جنبش عمومی مردم علیه دیکتاتوری بودند، حال بر مبنای نقش و موقعیت دانشجو بودن خود، این اعتراضات را در دل دانشگاه‌ها نیز پیگیری کردند.

دانشگاه‌ها اکنون در اوج التهاب و فشار از سوی دولت به سر می‌برند، اکنون عده کثیری از دانشجویان در بازداشت به سر می‌برند و نیز عده‌ای در زندان‌ها هستند و برخی به نقاط نامعلومی منتقل شده‌اند که اخبار دقیقی از آنان نیست و این روند رو به افزایش ادامه دارد؛ اما دانشجویان دست‌بردار ادامه اعتراضات و مبارزات خود در ظرف دانشگاه‌ها نیستند و فصل جدیدی از مبارزات دانشجویان گشوده شده است.

ماهیت جنبش توده‌ای جاری

حتی اگر عده‌ای خوش خیال در ابتدا باور داشتند که مردمی که پس از اعلام نتایج به خیابان‌ها ریخته‌اند، دوستدار "میر حسین"، نماد سبز وی و اصلاح‌طلبان سیاسی هستند، اینک دیگر با اعترافات امثال "علیرضا بهشتی" یا "صادق زیبا کلام" و نیز بیانیه‌های زنجیره‌ای و تاسف‌بار خود مهندس موسوی بایستی هر گونه توهمی را در این رابطه به کنار نهاده باشند.

واقعیت این است که اگر حتی هنوز عده‌ای مذبح‌خانه می‌کوشند تا برای جنبش توده‌ای جاری ظرف و قید خاصی بتراشند، دیگر نه از سر برداشت‌های غلط تئوریک و سیاسی‌شان بلکه از سر حب و بغض‌هایی است که آنان را

به جریانان گوناگون متصل کرده است. کسانی که برایشان توده‌ها و سیاست توده‌ها تنها در آستانه انتخابات مطرح می‌گردید و تنها سهم توده‌ها برای ایشان از کل دارایی و امکانات

این سرزمین، حق شرکت در انتخابات و رای دادن بود، دیگر جز مضحکه کردن خویش با لاپائالت‌شان چیزی عایدشان نخواهد شد. برای اینان اینک تنها راه برون رفت از منگنه‌ای که در آن قرار گرفته‌اند و تنها راه نجات‌شان از غرق شدن همیشگی توسل به توده‌ها و تلاش در جهت دادن و کانالیزه کردن اعتراضات توده‌ای جاری است.

صرف اینکه توده‌ها شعار تجدید انتخابات سر می‌دهند یا نام موسوی را فریاد می‌کنند (هر چند رفته رفته از این هم عبور کرده‌اند و اینک دست به ریشه‌های عمیق‌تری برده‌اند) را تنها ساده‌لوحان و کسانی که هیچ برداشتی از سیر تحول تاریخ و جنبش‌های اجتماعی ندارند، می‌توانند حمل بر تعلق جنبش حاضر به خود کنند. این گونه شعارها برای توده‌ها تنها اهرم فشاری است برای پیشبرد مبارزات در توازن قوا.

این روشن است که موسوی و اصلاح‌طلبان ممکن است در مسیر چالش خود با دولت مستقر با الیگارشی آشتی و سازش نمایند و تا این زمان، به جنبش ضد دیکتاتوری مردم نیازمند هستند و انتقادی از خطوط رادیکال در این جنبش نمی‌کنند و صرفاً سعی می‌کنند پایداری خود را به آرمان‌ها و اصول اولیه انقلاب اسلامی بارها و بارها تکرار و تاکید نمایند، اما بدیهی است که اینان تا چه حد تلاششان بر این است که به وفاقی در چارچوب منافع رژیم اسلامی دست یابند و در اولین لحظه‌ای که به این وفاق نائل بیابند، به جنبش ضد دیکتاتوری، خواست‌ها و مطالبات مردم پشت می‌کنند و زمینه سرخوردگی شدید بخش‌هایی از مردم حاضر در جنبش ضد دیکتاتوری که بدان‌ها امید بسته بوده‌اند را فراهم می‌آورند.

اما خواست‌ها و مطالبات این جنبش اعتراضی از نام و شعارهای آن پیدا است، عمق و دامنه آن بر همه روشن

است و بدیهی است که موسوی و اصلاح‌طلبان به محض آنکه در این مسیر لحظه‌ای برای ادامه حرکت درنگ نمایند، این جنبش از روی آنان عبور خواهد کرد و رهبران واقعی



خود را از دل جنبش‌های اجتماعی جاری و از بین رهبران عملی آنها، برخواهد کشید.

وظایف چپ دانشجویی در شرایط جدید

یکی از مهم‌ترین وظایف چپ در جنبش دانشجویی، اکنون بیان دلایل ناتوانی موسوی و اصلاح‌طلبان و ناپیگیری بودن آنان در مبارزه علیه دیکتاتوری، تناقضات نظری و فرصت‌طلبی‌های عملی خط لیبرالی سازشکاری به طور مستند است. اکنون یکی از اصلی‌ترین فعالیت‌های بخش چپ جنبش دانشجویی باید معطوف به توضیح برنامه‌های سیاسی و طبقاتی هر یک از جریان‌های سیاسی دیگر که در درون جنبش دانشجویی نیز حضور دارند، باشد.

همچنین، جنبش دانشجویی اگر بخواهد در مسیر اعتراضات جاری مردم علیه دیکتاتوری به طور جدی فعال و تاثیر گذار باشد، چاره‌ای جز متشکل شدن ندارد. روشن است که تشکل‌بایی در امر مبارزه تا چه حد اهمیت دارد، مبارزات در مسیر پیشروی خود به نقطه‌ای می‌رسد که دیگر نمی‌توان بدون سازمان و تشکل به پیش رفت و اگر تشکل‌های مستقل و توده‌ای وجود نداشته باشند، عملاً هرگونه کنشی در جا زدن خواهد بود و گاهی حتی مبارزات را به عقب می‌برد.

فاکتور تشکل‌بایی، بین تمام جنبش‌ها، اعم از کارگری، زنان، معلمان و دانشجویی مشترک است. و با توجه به شرایط جدید چنین به نظر می‌رسد که حقیقتاً بدون تشکل‌های مستقل امکان پیمودن ادامه مسیر مبارزه ضعیف است. بحث تشکل‌های مستقل دانشجویی چندین سال است که توسط چپ دانشجویی طرح شده است، در این زمینه فعالیت‌های عملی نیز صورت گرفته است. مساله این است که تشکل‌های مستقل و توده‌ای چیزی بیش از حاصل جمع تعداد نفرت‌آمیز تشکل هستند. سازمان با کانالیزه کردن، وحدت بخشیدن و هدفمند ساختن مبارزات با فراهم آوردن امکان رایزنی در سطحی عمومی‌تر، مبارزه عمومی را جهت می‌دهد، تحرکات منفرد و پراکنده را یک جا جمع می‌کند، به اخذ تاکتیک‌های صحیح و منطبق‌تر با شرایط و استراتژی کلی منجر می‌شود و قدرت مداخله‌گری در جنبش را افزایش داده و همچنین استمرار مبارزات را تضمین می‌کند.

این درست آن چیزی است که اصلاح‌طلبان از آن می‌ترسند. آنها بدون شک ترجیح می‌دهند که در مسیر سازشکاری احتمالی، با توده غیر متشکلی مواجه باشند که توانایی دخالتگری یا مطالبه خواست‌های خود و استنتاج اصلاح‌طلبان را نداشته باشد و نتواند در مقابل این سازش درون حکومتی مقاومتی را سامان دهد و جنبش

ضد دیکتاتوری را ادامه دهد.

بدین ترتیب چپ دانشجویی باید پیگیر ایجاد تشکل‌های مستقل و توده‌ای دانشجویان که به طور واقعی بر مبنای خواست‌های عمومی دانشجویان و در پیوند با جنبش ضد دیکتاتوری اخیر ایجاد شده‌اند، باشد. چنین تشکل‌هایی نقش بسیار کلیدی در هدایت نیروها و جلوگیری از سرخوردگی عمومی ایفا می‌کنند و با سازمان دادن مبارزه جنبش را از رهبران خودخوانده و پوشالین بی‌نیاز می‌کنند. دانشجویان چپ باید بکشند که نه تنها پیشگام در ایجاد چنین تشکل‌هایی باشند، بلکه باید با انسجام نظری و سازمان‌دهی خود، موقعیت خود در درون این تشکل‌های مستقل را ارتقا ببخشند.

تشکل‌های توده‌ای و مستقل دانشجویی، اکنون که سیلاب دستگیری‌های دانشجویان در آستانه ۱۶ آذر به راه افتاده است و مبارزات پراکنده و متعددی در دانشگاه‌های کشور به وقوع می‌پیوندد، اکنون که بسیاری از دانشجویان ممنوع‌التحصیل، ستاره‌دار و ممنوع‌الورود به دانشگاه‌ها گشته‌اند، و فضای امنیتی شدیدی بر دانشگاه‌ها حاکم گشته است، یک ضرورت انکارناپذیر است که بتواند خواسته‌های دانشجویان را پیگیری و محقق نماید و ضریب مقاومت دانشجویان را افزایش دهد.

بنابراین تشکل توده‌ای و مستقل دانشجویان درست مثل چنین تشکل‌هایی در جنبش‌های اجتماعی دیگر چون جنبش کارگری، زنان، معلمان و... در شرایط کنونی هم استراتژی و هم تاکتیک است، باید بتوان پتانسیل اعتراضی دانشجویان را از به هرز رفتن نجات داد و زنجیره اعتراضات را تداوم بخشید و در مقابل سرکوب‌های شدید از سوی دولت، مقاومتی را سامان داد، تمام این اهداف جز در پرتو چنین تشکل‌هایی غیر قابل تحقق است.

چپ دانشجویی، که پیش‌تر در جنبش سیاسی اصلاحات در نطفه به سر می‌برد، از همان ابتدا ماهیت جنبشی پیدا کرد، به ویژه آن که دریافت بود، ناکامی جریان اصلاحات دقیقاً به سبب فقدان و از دست دادن بدنه جنبشی آن بروز پیدا کرد و اصلاح‌طلبان، هرگز معنای «فشار از پایین» را در نیافتند، گرچه این جزئی از ذات اصلاح‌طلبی اسلامی- ایرانی بود که مردم را تنها، برای گرم کردن تنور انتخاباتی و کمپین‌های حمایتی از کاندیداهای مورد نظر خود می‌خواست و به محض رسیدن به اهداف خود مبنی بر سهیم شدن در قدرت حاکمه (سیاسی و اقتصادی)، مردم و خواست‌هایشان تنها چیزهایی بودند که اصلاح‌طلبان به عنوان جریان رزمنده بورژوازی نوکیسه و مبتذل ایرانی، به یاد نمی‌آوردند.

از سوی دیگر، فاکتور مهم دیگری که به لحاظ اقتصادی و اجتماعی در روی آوردن بخش قابل توجهی از جوانان و دانشجویان به اندیشه‌های چپ و برابری‌خواهانه قابل تامل است، تنگناهای اقتصادی فزاینده و شرایط دشوار معیشتی مردم و به ویژه طبقه کارگر و زحمتکش جامعه بود که در روندی نزولی، مدام به سمت هرچه بدتر شدن میل می‌نمود و از سوی دیگر حامل پیام ضرورت شکل‌گیری یک جنبش کارگری نیرومند و تشکل‌های

مستقل طبقاتی- توده‌ای کارگران بود.

در سال ۱۳۶۸، هاشمی رفسنجانی به عنوان رئیس کابینه اولین دولت پس از جنگ ۸ ساله ایران و عراق، سیاست تعدیل اقتصادی را کلید زد که طی آن باید جمهوری

اسلامی به عنوان یک نظام سرمایه‌داری به سمت متعارف شدن حرکت می‌نمود؛ لذا این سیاست با ابزارهای ذیل به صورت تدریجی محقق می‌گردید: حذف تدریجی یارانه‌ها،

(عسکرمومنی)

اما تمام این امیدواری‌ها خیلی زود در تیر ۷۸ نقش بر آب گردید، درست در زمانی که به نظر می‌رسید، اعتراضات دانشجویان به ویژه در کوی دانشگاه تهران، این قابلیت را دارد که به یک بحران اجتماعی و سیاسی ناب بدل گردد، اصلاح‌طلبان به قدرت رسیده، به بدنه اجتماعی و جنبشی خود پشت کردند و دست در دست جناح اصولگرا، اعتراضات طبقه متوسط شهری را به ناکامی کشاندند.

اگرچه استراتژی ناکارآمد «انتخاب میان بد و بدتر» و نیز تلاش‌هایی که به نظر می‌رسید مجلس ششم برای پر کردن شکاف در اعتماد مردم به جریان اصلاح‌طلبی انجام داد، موجب گردید که سید محمد خاتمی بار دیگر در دور بعدی انتخابات ریاست جمهوری نیز پیروز میدان گردد، اما واقعیت این بود، که جریان اصلاح‌طلبی، از بدنه جنبشی خود تهی گردید و با موج سرخوردگی که در میان نیروهای سیاسی به وجود

بر ما چه گذشت؟! (تاریخ کوتاهی از زایش چپ دانشجویی)

اگر بخواهیم نگاه کوتاهی به تاریخ چپ دانشجویی در دهه ۸۰ بیندازیم، ناگزیریم که از یک سو زمینه‌های اجتماعی- سیاسی عینی آن را که بستری برای بروز و روی آوردن بخش قابل توجهی از دانشجویان به اندیشه‌های چپ و سوسیالیستی بوده است را مختصراً بررسی نماییم و از سوی دیگر ماهیت این چپ جدید و تفاوت‌های آن با نسل قدیم چپ را مورد نظر قرار دهیم تا روشن گردد که اولاً این چپ، چگونه چپی است و ثانیاً از چه زمینی برخاسته است؟

زمینه‌های شکل‌گیری (سیاسی- اقتصادی)

این مساله کاملاً روشن است که چپ دانشجویی، از خرابه‌های جنبش سیاسی اصلاح‌طلبی برخاست، عمده رهبران، چهره‌های شاخص و فعالین چپ دانشجویی، کسانی بودند که در خرداد ۷۶ حتی به سن قانونی برای رای دادن به رئیس‌جمهور اصلاحات

نرسیده بودند، اما با این همه،

نوجوانانی بودند، که شور و شوق فراگیری که در آن دوران، برای تغییر و کسب برخی آزادی‌های سیاسی و مدنی در جامعه جاری بود، آنها را تحت تاثیر خود قرار داده و این نوجوانان را در این تجربه سیاسی سهیم نموده بود. بحث‌های عمومی، ستادهای انتخاباتی، میتینگ‌ها و

روزنامه‌های زنجیره‌ای که همگی اجزای یک جنبش سیاسی بود... و نهایتاً میل به ریاست جمهوری رساندن سید محمد خاتمی در مقابل ناطق نوری.



آمد، به ویژه در دانشگاه‌ها که یکی از ارکان پیشبرد گفتمان اصلاح‌طلبی بود، نیروی جدیدی پا به عرصه مبارزات سیاسی و اجتماعی نهاد که همان چپ دانشجویی بود.

آزادسازی قیمت‌ها، خصوصی سازی مؤسسات اقتصادی در دست دولت، شناور کردن نرخ ارز، کاهش نقش دولت در اقتصاد، فعالیت مطمئن و آزاد بخش خصوصی، آزادسازی روند حرکتی سرمایه داخلی و بین‌المللی از قید و بندهای دست و پا گیر، برابری سرمایه‌داران در برابر قدرت، پرهیز دولت از دخالت سیاسی در اقتصاد و...

از سوی دیگر بحران سیاسی منطقه‌ای باعث بروز بحران در بازارهای نفت و افزایش قیمت نفت گردید به طوری که درآمد جمهوری اسلامی از فروش نفت به یکباره افزایش چشمگیری یافته و همین امر موجب رونق نسبی در وضعیت اقتصادی کشور نسبت به سال‌های گذشته گردید و اجازه پیشبرد برخی سیاست‌های مد نظر بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول را به جمهوری اسلامی داد.

بنابراین دگرگونی‌هایی در وضعیت بورژوازی ایران ایجاد شده بود که به لحاظ اجتماعی، می‌توان برآیند آن را در خواست‌ها و مطالبات سیاسی-مدنی خرده بورژوازی و طبقه متوسط شهری ملاحظه نمود که عقبه جنبشی بورژوازی ایران بود و لذا می‌توان چنین بیان کرد که جنبش اصلاحات نتیجه تلاش برای هژمونی کامل بخشی از بورژوازی و فشار ناگزیر الزامات انباشت و پویای سرمایه بر حاکمیت جمهوری اسلامی بود.

رونق وضعیت بورژوازی و بخش‌هایی از خرده بورژوازی ایران که رابطه مستقیمی با به قهقرا رفتن طبقه کارگر و افشار زحمتکش داشت از یک سو، و روشن شدن پوچ بودن جنبش اصلاحات و امیدواری به هرگونه رفرم و اصلاحی از بالا و در راس قدرت از سوی دیگر، عملاً موجب گردید که سرمایه‌داری اسلامی، در اوایل دهه ۸۰ پا گرفتن یک جنبش کارگری و رونق جنبش‌های دموکراتیک و رادیکال شدن خواسته‌های این جنبش‌ها را پیش روی خود ببیند.

به این ترتیب، جنبش دانشجویی نیز، به عنوان یک جنبش دموکراتیک پیشرو، بر اساس چنین تحلیل‌هایی از دولت اسلامی سرمایه‌داری، فاکتور شکاف طبقاتی را نیز به واقع بینی نسبت به اصلاحات و تمام نیروهای

پشتیبان آن اضافه نمود، و به شکل گیری اجتماعی-سیاسی بدیلی نیرومند برای اصلاح‌طلبی رهنمون گردید و نیروی سیاسی نوینی را در دانشگاه‌ها به منصف ظهور رساند، که همان «چپ دانشجویی» بود.

اولین بروزها: چپ دانشجویی چه کرد؟

می‌توان گفت که اولین نشانه‌های گرایش به اندیشه‌ها و سنت سیاسی چپ و سوسیالیستی با اولین نشریات دانشجویی چپ پدیدار گردید. نشریاتی چون «گون» که در دانشگاه تهران و پلی تکنیک از سال ۸۱ منتشر گردیدند و نشریه «دانشگاه و مردم» که در دانشکده فنی تهران توزیع می‌گردید در همان زمان، نخستین سنگ بناهای چپ در دانشگاه‌های تهران بودند.

به تدریج با گسترش فعالیت‌ها و ایده‌های چپ در دانشگاه و سبک کاری متمایز با سنت جنبش دانشجویی پس از انقلاب فرهنگی که حول انجمن‌های اسلامی و دفتر تحکیم وحدت دور می‌زد، نشریات دیگری چون خاک، آرمان نو، امکان، اشتراک، پیشاهنگ، پیشرو، به پیش، آفتابکاران، اخگر، فریاد، گلوگاه، شورش و... در دانشگاه‌های مختلف تهران منتشر گشتند، جلسات مطالعاتی که یکی از سنت‌های از یاد رفته دانشجویی بود، با حضور نیروهای سوسیالیست مجدداً احیا گردید، دانشجویان چپ از طریق تشکل‌های دانشجویی نظیر جامعه فرهنگی و کانون‌های دانشجویی، اقدام به برگزاری مراسم و سمینارهای مختلفی نمودند که بیش از پیش، ریشه‌های نهال چپ دوباره متولد شده در دانشگاه‌ها را تعمیق می‌نمود. از سال ۸۱ به بعد، دانشجویان چپ با در دست گرفتن پلاکاردها و شعارهایی چون «جنبش دانشجویی متحد جنبش کارگری و زنان»، «با سوسیالیسم یا بربریت»، «آزادی برابری» و دیگر شعارهایی که هر یک به نوعی خواست‌ها و مطالبات دموکراتیک، ضد دیکتاتوری و صنفی جنبش دانشجویی، جنبش زنان و خواست‌های طبقاتی جنبش کارگری را طرح می‌نمود، در تمام ۱۶ آذرها شرکت نمودند و چهره‌ای متمایز از نیروهای سیاسی اصلاح‌طلب و

وابسته به حکومت را به نمایش گذاشتند. در سال ۸۵ که اوج اقتدار چپ در دانشگاه‌ها بود، اتحاد مجموعه نیروهای رادیکال چپ در دانشگاه‌ها و به ویژه در دانشگاه تهران، دستاوردهای شگرفی را به همراه داشت. این اتحاد که بیان دقیقی از مرزبندی با نیروهای راست و سوسیال دموکرات در دانشگاه‌ها بود، حول دو خط قرمز اساسی صورت گرفت: مرزبندی با حاکمیت و هرگونه نیروی سیاسی وابسته به حکومت، رفرمیسم و دیگری، تقابل با هرگونه دخالت خارجی و سیاست امپریالیستی (چه در داخل و چه در خارج).

دیگر دستاورد مهم چپ در این دوره، برگزاری نخستین بزرگداشت روز جهانی زن در ۸ مارس بود که پس از سرکوب چپ بعد از انقلاب ۵۷ در داخل دانشگاه‌های ایران، امری بی‌سابقه بود و بر این امر دلالت داشت که پیوستگی با جنبش‌های اجتماعی دیگر، تا چه حد برای چپ دانشجویی مهم است.

متأسفانه دوران طلایی اتحاد چپ در جبهه چپ رادیکال علیرغم دستاوردهایی قابل توجه که برگزاری مراسم، برنامه‌های کوه نوردی، سمینارها، تلاش‌هایی برای ایجاد سازمان‌های مستقل دانشجویی و زنان و انتشار خیل عظیمی از نشریات چپ را به همراه داشت، دیری نپایید و با جدایی دو جریان اصلی «دانشجویان آزادی خواه و برابری طلب» و «چپ کارگری» این اتحاد خاتمه یافت.

شاید بتوان فرقه‌گرایی و سبک کار محفلی را مهم‌ترین آسیب و عامل تشتت و پراکندگی چپ در این دوره به حساب آورد. متأسفانه فاصله گرفتن چپ دانشجویی از ماهیت و سبک کار جنبشی آن در دانشگاه، آن را به فرقه و محافلی در خود بدل کرده بود که نهایتاً بسیاری از فعالین علنی و چهره‌های شناخته شده آن را به ماجراجویانی بدل نمود که می‌بایست در اوج دوران فعالیت جنبشی خود نقش رهبران یک جریان زیرزمینی و مخفی برای احقاق منافع یک گروه و فرقه مشخص را ایفا کنند، به جای آن که هر چه بیشتر از موقعیت خطیر خود در دانشگاه به نفع یک جنبش عمومی چپ و سوسیالیستی و در

شعری از "اریک فرید" کودک در پرو

از آنجا که ستون پشتش خمیده است
از آنجا که کارش از فریاد گذشته است
از آنجا که گندی مهوع دارد
از آنجا که ناتوانتر از آن است
که بتواند زیست
بی‌گمان نظامی نیز که سبب‌ساز این
معصیت است
دوامی چندان نتواند داشت
از آنجا که ستون پشتش خمیده است
توجیحات شما نیز راست نیست
از آنجا که کارش از فریاد گذشته است
با فریاد خاموشش نتوانید کرد
نظام شما را نیز یکسر گندی چنان مهوع
است
که از این بیش نتواند زیست
به همان آسمانی سوگند
که کودک را بدان راه نخواهد بود

شعری از "برتولت برشت" کتاب سوزان

آنگاه فرمان دادند که کتب گمراه کننده
همه جا باید
در انظار عمومی سوزانده شود
گاونرها را واداشتند تا گاریهای پر از کتاب
را
به سوی آتشگاه بکشند
شاعری تبعیدی، یکی از بهترین شاعران
بعد از دیدن صورت کتابهای باآتش کشیده
خشمگین در یافت
که کتابهای او از قلم افتاده
شتابان پشت میز نشست
نشسته بر بال خشم
نامه ای بزورمندان نوشت
آثار مرا بسوزانید
شتابزده نوشت: مرا بسوزانید
با من اینگونه رفتار نکنید
مرا کنار مگذارید
مگر من در کتابهایم
هماره از حقیقت سخن نگفته‌ام؟
واکنون
شما با من چون دروغزنی رفتار می کنید
شما فرمان می‌دهم
مرا بسوزانید

دانشگاه‌های سراسر کشور نظیر
شیراز، تبریز، اصفهان، زنجان و...
بودیم که البته گسترده‌ترین و
نتیجه‌مندترین آنها، اعتصاب بزرگ
دانشجویان تربیت معلم کرج بود که در
آن نقیض نیروهای سوسیالیست پیش
از دیگر نقاط به چشم آمد و نیز تشکل
سراسری دانشجویان سوسیالیست
دانشگاه‌های ایران، علیرغم همه
دشواری‌ها و کمی نفرات و
سختی‌های فعالیت علنی اعلام
موجودیت کردند تا عقب‌نشینی چپ
به درازا نکشد.

در دانشگاه تهران نیز، نشریه گلوگاه،
نخستین و
اصلی‌ترین
صدای چپ
دانشجویی
پس از
سرکوب
شدید آن بود
که با
موفقیت
توانست کار
خود را تا
پایان سال
تحصیلی
گذشته به
انجام
برساند.
و اکنون دوران
جدیدی آغاز
گردیده
است.
دوره‌ای که
بدون شک
هیچ یک از ما
در طول دوران
زندگی‌مان آن

را تجربه نکرده‌ایم. اکنون ما مانده‌ایم و
کوله‌باری از تجربیات شیرین و تلخ که
بدون شک بازخوانی آن برای همه ما
درس‌های بسیاری را به همراه خواهد
داشت و ما بر آن هستیم که تا حد
امکان، این تجربیات را با یاران و هم
دانشگاهیانمان سهیم شویم تا در
کنار هم بتوانیم این راه مشترک را با
کمترین هزینه و بیشترین دستاوردها
در بستری منطبق با واقعیت‌ها و
الزامات شرایط نوین فعالیت در
دانشگاه بییماییم.

جهت گسترش و بسط شعارها و
راهبردهای چپ در بدنه و توده
دانشجویان استفاده نمایند، و هرچه
بیشتر بدنه دانشجویی را نسبت به
حقانیت خود در پیگیری مطالبات
صنفی و سیاسی دانشجویان آگاه
نمایند.

بدین ترتیب چپ دانشجویی در ۱۳ آذر
۸۶ متحمل ضربه‌ای سنگین گردید که
در پی آن، صرف نظر از دستگیری و
بازداشت خیل عظیمی از فعالین چپ
در تهران و شهرستان‌ها و تعقیب
قضایی پرونده‌های آنان، نه تنها
بسیاری از چهره‌ها و فعالین ورزیده



خود طی سال‌های گذشته را با
انفعال یا خروجشان از کشور از کف
داد، بلکه بسیاری از دستاوردهای
دموکراتیک خود را که طرف جن‌دین
سال گذشته به تحمیل و احقاق آن‌ها
همت گمارده بود را نیز از دست داد و
این هزینه گزاف ابد محدود به یک
جریان یا گروه خاص از چپ نبود و
تنگنای عمومی را برای فعالین چپ
دانشجویی به همراه آورد.

اما در کوران آن حوادث، بخش‌هایی از
چپ دانشجویی، مجدداً به احیای خود
اقدام نمودند، در همان دوران شاهد
بروز تحرکات و اعتصابات مهمی در

ایرانی. اگر در برهه فعلی حتی کارشناسان و نظریه پردازان ریز و درشت بورژوازی با این طرح مخالفت می‌ورزند را نه در نفس طرح بلکه بایستی در دلایل دیگری جستجو کرد که در ادامه و بدون هیچ تردیدی گریبان بورژوازی را نیز خواهد گرفت. دلایل مخالفت آنان نه در اصل موضوع که در شیوه اجرایی شدن آن توسط دولت الیگارش‌ی است.

الف) هدفمند کردن پارانه‌ها

طرح هدفمند کردن پارانه‌ها اساسا در دور دوم ریاست جمهوری هاشمی و در هنگامی که دولت قصد داشت برای فرار از نتایج دهشتناک جنگ و کاهش قیمت نفت، دست به استقراض از بانک جهانی و گشودن درهای اقتصاد ایران به سوی بازار آزاد بزند، به عنوان یکی از دستورات صندوق بین‌المللی پول در راستای متعارف‌سازی ساخت اقتصادی و کاهش نقش دولت در اقتصاد، مطرح گردید و در برخی جنبه‌ها نیز اجرایی شد. درست از همین منظر است که دکتر "فریبرز رئیس دانا" اشاره می‌کند که: «جریانی که الان این سیاست‌ها را اجرا می‌کند، فرزند بلافصل سیاست‌های تعدیل اقتصادی دوره هاشمی رفسنجانی و خاتمی است».

"پارانه" اساسا به مقدار پولی اطلاق می‌شود که دولت به عنوان مابه‌التفاوت قیمت اصلی (تمام شده) کالاهای مختلف و قیمت عرضه این کالاها می‌پردازد. این پارانه‌ها که در موارد مختلف از جمله انرژی، گندم و... همواره پرداخت می‌شده است، عامل نوعی دخالت‌گری دولت در تعیین قیمت‌ها و به صورت کلی در ساز و کار چنین پارانه‌هایی در راستای تزه‌ای اقتصادی امثال "میلتون فریدمن" و نهاد صندوق بین‌المللی پول که در بسیاری از کشورها همچون شیلی اجرایی شده است، مورد ارزیابی قرار می‌گیرد و از همین منظر به عنوان یکی از آماک و آرزوهای بورژوازی شناسایی می‌شود.

بر اساس این طرح پارانه‌های کالاهای اساسی از جمله بنزین، گازوئیل، گاز، برق، آب و... حذف می‌شود و ما مجبوریم این کالاها را به قیمت واقعی

هدفمند کردن پارانه‌ها؛ له یا علیه فقرا؟



تورم ناشی از هدفمند کردن پارانه‌ها زکراتی بسیاری را برانگیخته است

۱۳۸۸ مطابق خواست دولت و با جرح و تعدیلات مختصری به تصویب رسید، در حقیقت صورت تغییر یافته طرحی است که در ابعاد جهانی و به دستور صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی در کشورهای مختلف به اجرا درآمده است و در ایران نیز از دور دوم ریاست جمهوری "هاشمی رفسنجانی" کلید خورده است و هر چند به دلایل مختلف که در حوصله بحث حاضر نیست، معوق مانده بود، همواره بحث آن وجود داشته و به عنوان چشم‌اندازی رویایی برای هر یک از دولت‌های ایران تلقی شده است. در این ارتباط همان‌طور که "مصطفی پورمحمدی" در تاریخ ۲۲ آبان ماه در تلویزیون و در لابلای صحبت‌های خویش اشاره می‌کند، طرح حاضر از دوران هاشمی به صورت کمابیش جدی در دستور کار نظام قرار داشته است.

هر چند دولت "محمود احمدی نژاد" نهایتا طرح را به تصویب مجلس رسانید و طبق برنامه‌ریزی‌های انجام شده مقرر شده است تا طرح در طول ۵ سال به صورت کامل اجرایی شود اما به هیچ روی نایبستی نقش و تلاش‌های دولت‌های "خاتمی" و "رفسنجانی" را در این مورد کمرنگ نمود.

طرح حاضر فارغ از تغییرات کج و معوج و حیرت‌انگیز دولت دهم در راستای سیاست‌های کلان خویش، در حقیقت طرحی است مورد وثوق تمام سران نظام و بخش‌های مختلف بورژوازی

حذف پارانه‌ها؛

برابری اجتماعی یا خانه‌خرابی عمومی

(احسان صفار)

اخیرا هر وقت که تلویزیون را روشن می‌کنیم، می‌توانیم از یکی از شبکه‌های چندگانه آن شاهد میزگرد، سخنرانی یا گفتگویی حول محور طرح به اصطلاح "هدفمند کردن پارانه‌ها" باشیم. اخیرا نیز که یاد گرفته‌اند، میکروفونی در دست می‌گیرند و به سطح شهر می‌آیند و در مورد مسئله، به اصطلاح نظرخواهی می‌کنند.

این طرح که نهایتا پس از کشمکش میان مجلس و دولت، به نفع دولت به تصویب رسید، به بیان بسیاری از کارشناسان و بر خلاف تبلیغات جاری به عنوان یکی از طرح‌های خانمان‌سوز، تشدید کننده فقر و فلاکت و... مورد ارزیابی قرار می‌گیرد. فارغ از نوع نگاه هر یک از این کارشناسان و دغدغه‌های آنان، بایستی نگاهی موشکافانه به طرحی داشته باشیم که بدون شک و به اذعان مخالف و موافق، بسیاری از معیارهای زندگی اقتصادی-سیاسی اجتماع را دگرگون خواهد نمود.

طرح هدفمند کردن پارانه‌ها یا به اصطلاح صحیح‌تر "حذف پارانه‌ها" که نهایتا در تاریخ یکشنبه ۱۷ آبان ماه

است تا تغییراتی را که موجب اعتراض پنهان و ملاحظه‌کارانه کارشناسان بورژوازی شده است، مورد اشاره قرار دهیم.

(۱) به موجب طرح فعلی مقرر شده است که دولت از محل درآمدهای ناشی از حذف یارانه‌ها، صندوقی ایجاد نماید که نحوه هزینه کرد و نظارت آن کاملاً در اختیار وی بوده و از حیطه اختیارات مجلس خارج است.

(۲) همچنین مقرر شده است که دولت مجاز باشد تا آن گونه که خود می‌خواهد درصدی از درآمدهای این صندوق را به دهک‌های پایین اجتماعی اختصاص دهد.

فارغ از سابقه دولت محمود احمدی‌نژاد در چنین پرداخت‌هایی و فارغ از میزان صحت و سقم این پرداخت‌ها و همچنین بدبینی واقعی طبقات زحمتکش به این گونه وعده و وعیدها، اعلام شده است که قرار است به صورت ماهانه ۵۰ هزار تومان در اختیار دهک‌های پایینی قرار گیرد. همچنین فارغ از نفس عمل که حق توده‌ها را به صورت اعانه‌های تبلیغاتی به آنان می‌بخشند، "محمد کاظم دلخوش"، نماینده مجلس، در گفتگو با فارس اساساً موضوع را غلط دانسته و اعلام کرده است: «میزان یارانه‌های نقدی بین ۱۰ هزار تا ۲۰ هزار میلیارد تومان در ماه تعریف شده است. اگر ۲۰ هزار میلیارد تومان تثبیت شود، ماهانه حدود ۲۰ تا ۲۴ هزار تومان به هر فرد تعلق می‌گیرد». با چنین فرضی بدیهی است که مثلاً کارگری که در ماه ۲۳۰ هزار تومان حقوق می‌گیرد در بهترین حالت درآمدی حدود ۲۵۴ هزار تومان خواهد داشت. در حالی که حذف یارانه‌ها با تورمی که ایجاد خواهد کرد، خط فقر را از ۷۸۰ هزار تومان فعلی به بیش از ۱ میلیون تومان خواهد رساند. جالب است که قرار است با ۲۴ هزار تومان در برابر هزینه حدود ۲۲۰ هزار تومان شاد و سرحال و سپاسگذار از خدمت‌رسانی دولت خدمت‌رسان باشیم!!

این دو عامل در کنار نامناسب تشخیص دادن زمان اجرایی کردن طرح حذف یارانه‌ها به عنوان عوامل اصلی اعتراض کارشناسان به طرح مذکور

بخشی از طبقه متوسط را لاجرم به سوی طبقات فرودست سوق خواهد داد، بار سنگینی مضاعفی را بر دوش این طبقات خواهد گذارد. این فشار تورمی تا حدی خواهد بود که حتی "احمد توکلی" طی نامه‌ای خواستار تعویق یک‌ساله در اجرای برنامه و تمهید اقدامات اساسی برای مبارزه با تورم ۶۰ درصدی شده است.

(۲) افزایش قیمت حامل‌های انرژی همان طور که گفته شد به صورت مستقیم بر عرصه تولید و به خصوص تولید صنعتی اثرگذار خواهد بود. از آنجا که حجم قابل ملاحظه‌ای از اتلاف انرژی نیز در صنعت عقب‌مانده ایران وجود دارد، این افزایش قیمت فشار مضاعفی بر تولیدکننده خواهد آورد.

افزایش قیمت انرژی به صورت بلاواسطه بر قیمت محصول نهایی تأثیر گذارده و موجب افزایش آن می‌گردد. فارغ از آنکه بسیاری از سرمایه‌داران کوچک اساساً قادر به تأمین منابع مالی مورد نیاز چنین افزایش قیمتی نخواهند بود و از همان ابتدا از صحنه رقابت حذف می‌گردند، آن بخشی از سرمایه‌داران نیز که بتوانند از پس چنین هزینه اولیه سرسام‌آوری برآیند، با عواقب ثانوی‌ای دست به گریبان خواهند بود.

افزایش قیمت محصول نهایی که قرار است جبران‌کننده هزینه اولیه باشد با توجه به کاهش قدرت خرید عموم توده‌ها باعث کاهش تقاضا خواهد شد و این کاهش تقاضا نیز به خصوص در مورد کالاهای غیرضروری (همچون لوازم آرایشی) و کالاهای سرمایه‌ای (همچون صنعت خودرو) منجر به عدم جبران سرمایه‌گذاری اولیه، کاهش سرمایه‌گذاری، تعطیلی کارخانجات و نهایتاً ورشکستگی بسیاری از تولیدکنندگان خواهد شد.

همچنین بایستی توجه داشت که این ورشکستگی، تعطیلی و... به صورت بی‌واسطه‌ای بر میزان بیکاری تأثیرگذارده و این بیکاری بار دیگر باعث کاهش قدرت خرید و تشدید تمام مراحل فوق می‌گردد.

ب) طرح هدفمند کردن یارانه‌ها در دولت محمود احمدی‌نژاد

پیش از آنکه به چرایی تصویب و اجرایی شدن طرح بپردازیم، لازم

بازارهای جهانی خریداری نماییم (مثال بارز این امر را همه ما در حذف یارانه آرد گندم و افزایش ناگهانی و سرسام‌آور قیمت نان شاهد بوده‌ایم). توجیح اساسی چنین طرحی نیز در این بحث نهفته است که اولاً، واقعی شدن قیمت‌ها توجیه‌کننده سرمایه‌گذاری می‌باشد و ثانیاً با گشودن درهای بازار داخلی به سوی سرمایه‌های خارجی، هماهنگی‌ای میان سیستم بازار داخلی و بازار جهانی ایجاد خواهد شد. اما اثرات واقعی و عینی چنین طرحی (یعنی حذف یارانه‌ها) در چیست؟!

(۱) بر اساس طرح مذکور دولت مکلف شده است تا در پنج سال آینده قیمت حامل‌های انرژی را به قیمت اصلی بازارهای جهانی برساند. بدیهی است در چنین حالتی آزادسازی و واقعی‌سازی قیمت‌ها در وهله اول به افزایش ناگهانی قیمت نفت، بنزین و سایر مشتقات نفتی خواهد انجامید و در وهله دوم با توجه به وابستگی شدید اقتصاد داخلی و صنایع مختلف آن به نفت و فراورده‌های نفتی، شاهد افزایش قیمت ناگهانی قیمت تمامی کالاها از نان گرفته تا صنایع اساسی‌ای همچون صنعت خودرو خواهیم بود.

در شرایط فعلی اقتصادی کشور بدون شک چنین افزایشی منجر به تشدید بحران اقتصادی خواهد شد. چنین افزایش قیمتی به خصوص در حامل‌های انرژی بیش از هر بخش و طبقه‌ای فشار مضاعفی را بر دوش طبقات فرودست و طبقه متوسط برقرار خواهد کرد.

در چنین وضعیتی حتی با وجود اینکه سرمایه‌داران از چنین افزایش ناگهانی قیمتی ضرر و زیان کمتری خواهند دید (چرا که افزایش هزینه‌ها را با افزایش قیمت محصول نهایی خویش جبران خواهند نمود)، باز هم بخش بزرگی از آنان در پروسه رقابت به خصوص با الیگارش‌های سپاه به مرز ورشکستگی خواهند رسید.

بار چنین فشاری بی‌تردید بسیار کمرشکن خواهد بود و افزایش تورم بدون شک کمر طبقه کارگر و بخش اعظمی از طبقه متوسط را خواهد شکست و باعث خانه‌خوابی عظیمی خواهد گردید. این فشار از آنجا که

بسیاری از کارخانجات تولیدی، نرخ بیکاری با سرعت سرسام آوری رشد باید که این امر نیز بدون تردید در تشدید افت شاخص های زندگی و سطح معیشتی طبقه کارگر و متوسط تاثیر خواهد گذارد.

بدون شک در آینده با موجی از گرسنگی مفرط، فقر گسترش یابنده، عدم دسترسی به منابع ضروری زندگی، فلاکت اقتصادی و... روبرو خواهیم شد. چنین وضعیتی بدون هیچ شبهه ای بیش از هر چیز به خانه خرابی و حتی مرگ و میر میلیون ها انسان از طبقات فرودست خواهد انجامید.

ادامه روند فعلی با اجرایی شدن طرح حذف یارانه ها (که از هم اکنون با افزایش قیمت برق، نان و... آغاز شده است) به صورت چند باره تشدید خواهد شد و در آینده همان گونه که بسیاری از کارشناسان و مجلسیان انتظار دارند به هرج و مرج، ناآرامی و اعتراض های گسترش یابنده اجتماعی خواهیم رسید.

حضور میلیونی انسان های دست از جان شسته که ادامه روند فوق الذکر با مرگ برای آنان تفاوتی ندارد، بدون هیچ شک و شبهه ای موجب افزایش ناراضی و فراروی آن از وضعیت فعلی خواهد شد. در چنین وضعیتی نقش

نیروهای سرکوبگر بیش از گذشته بارز خواهد شد. اتکای الیگارشلی فعلی برای پیشبرد طرح حذف یارانه ها به نیروهای سرکوب تنها اتکای آنان در برابر وضعیت آتی خواهد بود. تمام تلاش های مجلس (همچون ۵ ساله کردن زمان اجرایی شدن طرح که طبق نظر دولت بایستی تا ۲ سال اجرایی می گشت) و کارشناسان رنگارنگ در تعویق چنین شرایطی و آمادگی نیروهای سرکوب برای مقابله با چنین آشوب ها و اعتراضات اجتماعی است.

رضایی" آمده است: «برای این که مردم ایران بتوانند با حذف یارانه ها زندگی کنند، لازمه آن افزایش ۵۰۰ تا ۱۰۰۰ درصدی حقوق کارمندان و کارگران است».

همچنین "حسن روحانی"، رئیس مرکز مطالعات شورای تشخیص مصلحت نظام در سخنرانی ای اعلام کرده است که: «بر اساس گزارش های بانک مرکزی، شاخص ضریب جینی که بیانگر وضعیت عدالت اجتماعی است، نسبت به سال ۱۳۸۲ افزایش یافته است و این نشان می دهد که فاصله طبقاتی به رغم شعارها افزایش یافته است». وی همچنین با استناد به همین آمار اشاره می کند که نرخ تورم در حال حاضر ۲۵،۹ درصد است و اگر آمار دستکاری نشود و به مدل قبل از سال ۸۴ محاسبه گردد، به مراتب بیش از این خواهد بود.

در چنین شرایطی است که طرح حذف یارانه ها به تصویب رسیده است و انتظار می رود با اجرایی شدن این طرح نه تنها فاصله طبقاتی بیش از گذشته افزایش یابد بلکه تورم از ۲۶ درصد فعلی به ۶۰ درصد و خط فقر از ۷۸۰ هزار تومان به بیش از یک میلیون تومان افزایش یابد. همچنین انتظار می رود با ورشکستگی و تعطیلی

ارزیابی می شود اما در حقیقت در پس ماجرا دلایل عمده دیگری نهفته است. اما در بررسی چرایی اجرایی شدن این طرح در مقطع فعلی بایستی به مجموعه ای از دلایل توجه داشت که عبارتند از:

(۱) کاهش ۵۴ درصدی درآمد نفتی دولت الیگارشلی: بر اساس پیش بینی های بانک جهانی، درآمد نفتی ایران از ۱۰۳،۲ میلیارد دلار در سال ۲۰۰۸ به ۴۷ میلیارد دلار در سال ۲۰۰۹ کاهش خواهد یافت.

الیگارشلی مالی درصدد است تا با اجرایی کردن این طرح در سال اول بخشی از کاهش درآمدهای نفتی را از طریق حذف یارانه های همچون بنزین جبران نماید.

(۲) کاهش درآمدهای غیرنفتی: طبق آمار رسمی سازمان گمرک در نیمه اول سال جاری نسبت به مدت مشابه سال قبل شاهد ۱۵،۱۵ درصد کاهش در درآمدهای غیرنفتی بوده ایم که این میزان برابر است با ۴،۱۱ میلیارد دلار کاهش درآمد ناشی از سیاست های گذشته. در این مورد نیز دولت الیگارشلی می کوشد کاهش درآمدهای خود را از طریق حذف یارانه ها و از جیب ملت جبران نماید.

(۳) خصوصی سازی ها یا به عبارت صحیح تر خودی سازی های این چند سال اخیر موجب گردیده است تا حجم عظیمی از دارایی ها و سرمایه ها در صنایع نفت و گاز، مخابرات و... در اختیار الیگارشلی قرار گیرد. این امر رفته رفته قدرت اقتصادی الیگارشلی را در کنار قدرت سیاسی- نظامی آنان تثبیت خواهد نمود.

حذف یارانه ها در حقیقت ادامه پروسه از پیش تعیین شده ای است که سهم اصلی آن به الیگارشلی و سرمایه داری بزرگ رانتهی تعلق خواهد گرفت و فشار آن بر دوش طبقات فرودست اجتماعی بیش از گذشته سنگینی خواهد کرد اما قدرت نظامی- سیاسی اینان اینک می تواند بیش از هر زمان دیگری به عنوان تضمین کننده پیشروی طرح هایشان تلقی گردد.

ج) آنچه بر سرمان خواهد آمد

در سایت "تابناک" وابسته به "محسن



کنار انبوه مشکلاتی که هر یک از ما می‌توانیم نمونه‌های بسیاری از آنان را برشماریم و همچنین تجربه گران و البته گزاف ۵ ماهه اخیر به صورت عینی و بی‌نیاز به هر تئوری‌ای نشان می‌دهد که ضرورت وجود نهادی برای پیگیری خواست‌ها، انتظارات و مسائل صنفی (که گاهی و به خصوص در جوامعی همچون جامعه ما پیوندی تنگاتنگ با مسائل سیاسی می‌یابد و ما در این مورد در ادامه بیشتر بحث خواهیم کرد) دانشجویان نه تنها در تمام دوره‌ها وجود داشته است بلکه اینک پررنگ‌تر از هر زمان دیگری خود را نشان می‌دهد.

نمونه چنین تشکلهای، انجمن‌ها و شوراهایی نه تنها در تاریخ سایر جنبش‌های اجتماعی (از جمله جنبش طبقه کارگر) وجود دارد بلکه امروزه در بسیاری از کشورهای توسعه‌یافته و در کشورهای در حال توسعه، سندیکاها و تشکلهای صنفی، سندیکاها و دانشجویی و... موضوعی حل شده و کاملاً پذیرفته شده است و برخی از این سندیکاها ابزاری بسیار قدرتمند برای پیگیری مطالبات دانشجویی هستند.

اما متأسفانه در کشور ما در این زمینه نیز مانند بسیاری از زمینه‌های دیگر کاستی‌های فراوانی وجود دارد تا جایی که می‌توانیم مدعی شویم که عملاً چنین تشکلهای و شوراهای دانشجویی در دانشگاه‌های ما به رسمیت شناخته نشده و مجراهای فعالیت خود را باز نیافته است.

اما همان‌گونه که نمونه‌های جهانی و موفق این‌گونه تشکلهای صنفی نشان می‌دهد، مسائل حاد و مهمی را بایستی مد نظر قرار داد که امکان پیشروی، موفقیت و اقبال عمومی این‌گونه تشکلهای صنفی را فراهم آورده است.

الف) در اکثر موارد این‌گونه سندیکاها، تشکلهای و شوراهای صنفی دانشجویی تنها هنگامی موفق بوده‌اند که توانسته‌اند استقلال نسبتاً کاملی از دستگاه‌های حکومتی، نهاد دانشگاه و مسئولین آن داشته باشند. متأسفانه تنها نمونه چنین تشکلی در دانشگاه‌های ما، شورای صنفی دانشجویان است که همان‌گونه که اشاره شد با مدل‌های مختلف به دانشگاه و ریاست آن وابسته شده و

تعریف مشخص و پذیرفته شده کارایی از فعالیت‌ها و چگونگی

فعالیت‌های این‌گونه شوراهای وجود ندارد بلکه با سبک و سیاق فعلی عملاً بود و نبود این شوراهای تفاوتی به حال دانشجویان نمی‌نماید. نگاهی گذرا به چگونگی تشکیل و فعالیت یک ساله این‌گونه شوراهای در هر دانشکده و دانشگاهی از بدو انتخابات تا پایان دوره یک‌ساله آنان به خوبی بسیاری از عوامل را نشان می‌دهد. اگر هر یک از ما نگاهی گذرا به این فرآیند بیان‌دازیم بر ضرورت تغییراتی اساسی در نگرش و فعالیت‌های شوراهای صنفی پی خواهیم برد. از وجه کمیک انتخابات که با اصرار کاندیداها و روابط صرفاً دوستانه و... شکل می‌گیرد که بگذریم، در طول دوره فعالیت شوراهای صنفی نیز چندان شاهد فعالیت کارایی نیستیم. درست از همین زاویه ما می‌کوشیم تا ضمن بازتعریف چرایی نیاز و لزوم وجود این‌گونه شوراهای، به سهم خویش چشم‌اندازهای جدیدی را برای پیشرفت عملکرد شوراهای صنفی و مثمر ثمر بودن آنان طرح و ارائه نماییم. اما پیش از هر چیز بایستی به چرایی و دلایل الزام وجود این‌گونه شوراهای اشاره نماییم.

موج‌های بی‌پایان احضار دانشجویان به کمیته پیگیری وزارت اطلاعات، دستگیری آنان، ستاره دار شدن دانشجویان، ممنوع‌الورود شدن آنان به دانشگاه، احکام رنگارنگ تعلیق، تعزیر و... در کنار وضعیت نابسامان خوابگاه‌ها که با هر واقعه‌ای از جمله وقایع اخیر تشدید نیز می‌گردد، وضعیت نامعلوم و گاهی نامطلوب آموزشی در بسیاری از دانشگاه‌ها، مسئله علوم انسانی، همه و همه در

(سرد و شن سیاهی)

مسائلی ساده در باب

شوراهای صنفی

طبق یک
تعریف

پذیرفته

شده،

شورای صنفی

دانشجویی به

مثابه یک تشکل

دانشجویی بایستی

متشکل از نمایندگان دانشجویان و متکی به حمایت آنان در جهت پیگیری مطالبات صنفی دانشجویان اعم از وضعیت خوابگاه‌ها، وضعیت غذا، مشکلات آموزشی و... فعالیت نماید.

اما در تعریف فوق نکات بسیاری مجهول باقی مانده است تا جایی که اساسنامه موجود نیز در حد بیان کلیاتی که همچنان بر سر میزان کارایی و صحت آنان شک و تردیدهای فراوانی وجود دارد، متوقف مانده است و شورای صنفی دانشجویان را این‌گونه تعریف می‌نماید که: «به منظور تقویت حضور دانشجویان در امر مشارکت، تصمیم‌سازی، برنامه‌ریزی و همکاری در امر نظارت بر نحوه اجرای قوانین صنفی و رفاهی دانشجویی، شورای صنفی دانشجویان با حمایت دانشگاه‌ها و مراکز آموزش عالی کشور و براساس مفاد آیین‌نامه تشکیل می‌گردد». در ادامه نیز مشخص می‌شود که شوراهای صنفی تنها نقش مشورتی-نظارتی داشته، مشروعیت خود را به صورت غیرمستقیم از دانشگاه‌ها و ریاست دانشگاه‌ها می‌گیرند، فعالیت‌های آنان بایستی نافی قوانین موسسات آموزش عالی باشد و...

اما چگونگی فعالیت و میزان کارایی شوراهای صنفی در چند ساله اخیر به خوبی نشان داده است که نه تنها

تشکل‌ها می‌تواند بسیاری از کاستی‌های موجود را آشکار نماید و سایه روشنی باشد برای پیشبرد و ایجاد چنین تشکل‌هایی اما نیاز است تا در یک سطح پایه‌ای تر و به صورت دقیق‌تر به موضوعات مختلف مطرح پرداخت.

۱- یکی از پایه‌ای‌ترین شروط موفقیت هر تشکل صنفی‌ای نیاز به استقلال آن از دستگاه‌ها و نهادهای مسئول می‌باشد. همان‌گونه که مثلا در بحث تشکل‌های مستقل کارگری برای سال‌های طولانی، بحث استقلال این تشکل‌ها از دولت یا احزاب مطرح بوده است، در مورد تشکل صنفی

این‌گونه تشکل‌ها بدل شده است. باز هم متأسفانه چنین روندی به تبع شرایط کلی جامعه ما در شوراهای صنفی موجود ایدا معنایی ندارد. ما نمایندگان را برای شوراهای صنفی انتخاب می‌کنیم و از آن پس دیگر خود را کنار می‌کشیم، اساسا مسئله‌ای به عنوان گزارش فعالیت‌ها و ارائه بیان عملکرد در قالب شوراهای موجود، وجود ندارد. مجموعه‌ای از علل که در حوصله این بحث نیست، ارتباط تنگاتنگ بدنه دانشجویی با نمایندگان را قطع کرده و هیچ بازخوردی از فعالیت‌های شورای صنفی وجود نداشته و به محک بدنه دانشجویان گذارده نمی‌شود.



دانشجویی نیز می‌توان الگوی فوق را به کار بست. در وهله اول، تشکل‌های صنفی بایستی مستقل از دانشگاه باشند، بدین معنی که دانشگاه و مسئولین آن بایستی هیچ‌گونه دخالتی در چگونگی تشکیل، تعیین سیاست‌ها، ساختار و به رسمیت شناسایی شوراهای صنفی دانشجویی داشته باشند. دانشگاه نباید حد و مرزها و قوانین خود را به این‌گونه شوراهای تشکل‌ها تحمیل نماید و این تنها دانشجویان هستند که می‌توانند حد و مرزهای خاص خویش را برای فعالیت‌های شوراهای صنفی خود

(د) اصول دموکراتیک و فرآیند آزاد برقراری ارتباط در این‌گونه شوراهای تشکل‌ها و سندیکاها موفق به عنوان یکی از اصول بنیادین مورد شناسایی قرار گرفته است و با جدیت تعقیب می‌شود. این در حالی است که در تمام تشکل‌های موجود دانشجویی ایران، ما شاهد انواع و اقسام زدو بندها، باندبازی‌ها، دخالت مسئولین و... بوده‌ایم و البته این امر در یک سطح پایه‌ای‌تر خود مدلول عدم توجه جدی بدنه دانشجویی به این‌گونه تشکل‌ها است.

اگر چه ذکر نمونه‌های موفق این‌گونه

مجبور به پذیرش مجموعه‌ای از قوانین و دستورالعمل‌ها گشته است. از سوی دیگر این تشکل استقلال مالی نداشته و همواره برای هر یک از فعالیت‌های خویش نیازمند مجوزهای مختلف از سوی دانشگاه است و بدیهی است که در چنین وضعیتی که حتی کوچکترین فعالیت‌های شورای صنفی با تصمیم مسئولان پیوند خورده است، نمی‌توان و نایبستی انتظار چندان خاصی از این‌گونه شوراهای داشت چرا که در بسیاری از موارد برای پیشبرد خواسته‌های دانشجویان نیاز است تا شورای صنفی به عنوان نماینده دانشجویان با جدیت در برابر مسئولان امر ایستادگی نماید و تا پایان پیگیری خواسته‌های دانشجویان باشد اما هنگامی که عنوان شوراهای صنفی عملا در دست مسئولان دانشگاه است، امکان چنین ایستادگی و پیگیری‌ای وجود نخواهد داشت.

(ب) نمونه‌های موفق و کارای شوراهای تشکل‌های دانشجویی، تقریبا بدون استثنا یا از همان ابتدا با اقبال عمومی دانشجویان روبرو بوده‌اند یا با گذر زمان توانسته‌اند چنین اقبالی را به دست آورند. به هر روی این‌گونه تشکل‌ها تنها هنگامی موفق نام گرفته‌اند که بدنه

دانشجویی نه تنها ضرورت وجودی آن‌ها را درک کرده است بلکه به صورت بسیار جدی، پیگیرانه و موثر در سرنوشت این تشکل‌ها دخالت داشته است.

(ج) هر یک از نمونه‌های موفق ساز و کارهای خاصی را برای ارتباط موثر و پیوسته با بدنه دانشجویی اتخاذ کرده است تا جایی که برخی از آنان دارای ساز و کارهای بسیار پیچیده و منظمی گشته‌اند. در چنین چارچوبی گزارش، بازخورد و ارتباط دو طرفه میان نمایندگان و بدنه دانشجویی به عنوان یکی از الزامات مورد شناسایی قرار گرفته و به یکی از اصول تخطی‌ناپذیر

قابل شوند.

البته بایستی توجه داشت که اگر فی الحال چنین تشکل، شورا یا سندیکایی با مشخصات فوق الذکر وجود ندارد، این امر ایدا به این معنی نیست که امکان فعالیت در شوراهای صنفی موجود منتفی است. بلکه بایستی توجه داشت که خواست استقلال شورای صنفی چرا و چگونه در دستور کار قرار گرفته است. به عنوان مثال ممکن است بتوان با دوره‌ای از فعالیت مستمر و پیگیرانه، تغییرات مد نظر دانشجویان را در اساسنامه، ساختار و عملکرد شوراهای صنفی و پدید آورد و آن را به دانشگاه نیز تحمیل نمود. بدون شک تنها هنگامی فعالیت در چارچوب‌های موجود منتفی خواهد شد و ایجاد یک تشکل صنفی جدید در دستور کار قرار خواهد گرفت که هر گونه امکان اصلاح و تغییر در ساختارها و الگوهای رفتاری این شوراهای موجود از دید خارج شده باشد.

در وهله دوم، بحث رایج دخالت یا عدم دخالت شوراهای صنفی دانشجویی در مسائل سیاسی به وجود می‌آید. در این مورد با توجه به شرایط خاص ایران مسئله اندکی خاص‌تر می‌شود. در جامعه‌ای که هر گونه خواست صنفی‌ای به دلیل ساخت بسته و استبدادی آن می‌تواند بلادرنگ به یک خواست سیاسی تبدیل گردد، در این مورد ظرافت‌های خاصی را باید مد نظر قرار داد. به عنوان مثال هنگامی که خواست رسیدگی به وضعیت خوابگاه‌ها و امنیت دانشجویان در این خوابگاه‌ها به عنوان یک خواست صرفا صنفی طرح می‌شود ما بی درنگ با مسئله حمله نیروهای پلیس و لباس شخصی به خوابگاه و مسئولیت سرکوب دانشجویان روبرو خواهیم شد که مشخصا خواستی است سیاسی. در چنین وضعیتی شاید طرح سوال دخالت یا عدم دخالت شوراهای صنفی دانشجویی در سیاست اندکی بلاموضوع به نظر برسد اما بایستی توجه داشت که موضوع سیاسی شدن تشکل‌های صنفی به خودی خود ایرادی ندارد بلکه بایستی به صورت از پیش تعیین شده و چیده شده‌ای در خدمت منافع یک جناح یا جریان خاص قرار گیرند و همواره بایستی اصل اعمال اراده مستقیم

دانشجویان را مد نظر داشته باشند.

۲- دومین موضوع با اهمیت در این راستا توجه به اصل شورایی بودن تشکل‌ها و شوراهای صنفی دانشجویی است. یکی از عمده ترین مشکلات موجود که عملا به بی‌فایده‌گی و لوژشدگی شوراهای صنفی موجود منتج شده است، در این امر اساسی نهفته است که همواره تلاش شده تا تشکل صنفی دانشجویی از مفهوم شورایی خویش تهی گردد. بدین معنی که برخی طرز تفکرها و اندیشه‌های سیاسی- اجتماعی به تبع عملکرد رایج و همیشگی خویش همواره کوشیده‌اند مانعی باشند بر رادیکالیزاسیون و عمومی شدن خواست‌های دانشجویی. این جریان‌ها همواره کوشیده‌اند تا با همان سیاست معروف چانه‌زنی، برخی موانع را از پیش پای خود بردارند اما همواره یک سوال باقی مانده است که اگر مثلا خواست ما اصلاح وضعیت سالن‌های غذاخوری دانشگاه باشد و دانشگاه نیز با این امر مخالفت ورزود، آن گاه چه اتفاقی خواهد افتاد؟! آیا موضوع در همان جا خاتمه خواهد یافت و یا ما راهکارهای دیگری را برای پیگیری خواسته‌های خویش در برابر داریم؟! در وضعیت فعلی بایستی گفت که تقریبا در همه موارد با مخالفت مسئولین، موضوع خاتمه یافته تلقی خواهد شد چرا که نه تنها تشکل صنفی موجود از ارتباط با بدنه دانشجویی محروم شده است بلکه اساسا مفهوم شورا نیز از آن گرفته شده است.

شورای صنفی دانشجویی، مجمعی است متعلق به تمام دانشجویان یک دانشگاه که تنها با دخالت موثر و پیگیرانه تک‌تک دانشجویان ساخته خواهد شد و به پیش خواهد رفت. یک شورای صنفی تنها هنگامی موفق خواهد بود که بتواند اراده کلیت دانشجویان را منعکس و جاری سازد. چنین ساز و کاری بدون دخالت موثر و ارتباط گسترده نمایندگان و بدنه و کسب تکلیف نمایندگان از بدنه دانشجویی در جلسات سراسری و عمومی به دست نخواهد آمد. ما بایستی بتوانیم این تفکر را در قالب شوراهای صنفی جا بیاندازیم که نه

تنها در دوره‌های مختلف گزارش و بیلان کاری خطاب به عموم دانشجویان منتشر گردد بلکه تک‌تک دانشجویان بتوانند نظرات و خواسته‌های خود را در جلساتی سراسری و همگانی منعکس نمایند و نمایندگان نیز موظف گردند که منعکس‌کننده اراده اکثریت دانشجویان باشند.

وضعیت تاکنونی شوراهای صنفی بیش از هر چیز نشان‌دهنده ناموفقیت تز چانه‌زنی و نیاز تغییر رویکرد این شوراهای به سوی بدنه دانشجویان و دخالت‌دهی عمومی دانشجویان در تصمیم‌سازی‌ها و پیگیری خواست‌های دانشجویان می‌باشد.



جمعیت دفاع از کودکان کار و خیابان

روانی و (مریم آرامش)

جسمانی بچه‌ها را کنترل می‌کند و برای آنها تشکیل پرونده می‌دهد.

کمیته مددکاری که به مشکلات روحی، روانی، خانوادگی و حقوقی بچه‌ها رسیدگی می‌کند.

کمیته آموزش که مسئول کلاس‌های آموزشی و سوادآموزی برای بچه‌ها است و بر پایه سیستم کودک محور و خلاقانه عمل می‌کند.

کمیته روابط عمومی و ساماندهی که در زمینه تبلیغات، آگاهی بخشی، رسانه‌ای و جذب نیروهای جدید عمل می‌کند.

کمیته هنر که سعی در پرورش خلاقیت‌های بچه‌ها دارد و

کمیته ورزش که امکان تفریحی سالم با محیط امن برای بچه‌ها فراهم می‌نماید.

از امکانات دیگر این مجموعه کتابخانه‌ای با ۱۵۰۰ جلد کتاب است.

و اما مشکلاتی که این NGO با آنها دست و پنجه نرم می‌کند. از قبض آب و برق و تلفن و اجاره و هزینه کیف و کتاب و لوازم تحریر و... بچه‌ها هم که بگذریم، هر از چند گاهی سر و کله پلیس امنیت پیدا می‌شود تا هر بار به بهانه‌ای، مجموعه را برای چند روز تعطیل کند. یک بار به بهانه اختطاب برای پایان مدت مجوز، یک بار به خاطر برگزاری کلاس‌های مختلط برای کودکان و یا حکم اداره اتباع خارجی در اعتراض به آموزش به کودکان مهاجر و...!!!

چندی پیش هم بهزیستی کمک‌های مالی‌اش را به بهانه محدودیت‌های بخشنامه‌ای و قانونی قطع کرد. از مشکلات دیگر جمعیت کمبود داوطلب و نیرو است. متأسفانه به علت تبلیغ

سوء استفاده از کودکان با جلب حمایت و تشکیل نیروهای اجتماعی به مثابه نیروی مستقیم فشار بر دولت‌ها و سیستم اجتماعی حاکم بر ایران و جهان.

اهداف اختصاصی: ایجاد مراکز امن و ماندگار با ویژگی قابل

دسترس بودن برای کودکان کار و خیابان جهت حمایت و توانمندسازی کودکان کار و خیابان.

اهداف فوری:

(۱) کاهش آسیب‌های وارده بر کودکان کار و خیابان

(۲) توجه به نیازهای جسمی، عاطفی و اجتماعی کودکان کار و خیابان

(۳) آموزش اعم از سوادآموزی، بهداشت، مهارت‌های فنی، هنری و اجتماعی و...

اهداف تداومی:

(۱) استفاده از ظرفیت‌های اجتماعی در جهت حمایت عملی از کودکان کار و خیابان

(۲) فعال نمودن و پیگیری حضور سازمان‌ها و نهادهای موظف

(۳) قرار دادن کودک و وابستگانش تحت پوشش بیمه‌های اجتماعی (خدمات درمانی، تامین اجتماعی، بیمه بیکاری و...)

(۴) به کارگیری مددکاران خیابانی

(۵) واکنش سریع جهت شناسایی و جذب کودکان کار و خیابان

(۶) تلاش برای ترویج نگاه احترام‌آمیز جامعه به جایگاه انسانی کودکان کار و خیابان

(۷) تلاش برای گسترش مراکز تعریف شده فوق

(۸) ارتباط با سازمان‌ها و نهادهای اجتماعی مدافع حذف کار و تمامی اشکال سوء استفاده از کودکان در ایران و سرتاسر جهان جهت سازماندهی نیروی فشار علیه سیستم استثمار کودکان و...

جمعیت دفاع از کودکان کار و خیابان شامل شش کمیته است که نیروهای داوطلب با توجه به علاقه و توانایی خود در هر زمینه‌ای به فعالیت می‌پردازند:

کمیته بهداشت که وضعیت بهداشت

پاسگاه نعمت آباد، خیابان زمزم، انتهای کوچه طاهری، نیش خیابان متین، سمت چپ، در قرمز رنگ... همین جا است. ساختمانی که قبلاً به عنوان انباری و نجاری و آب انبار از آن استفاده می‌شده و حالا به همت و تلاش داوطلبین، پر از بچه‌های قد و نیم قد و صدای جیغ و خنده است. همین بچه‌هایی که هر روز بی‌اعتنا از کنارشان می‌گذریم و گاهی از اصرار و التماس‌هایشان کلافه می‌شویم. کودکان کار و خیابان که دولت وجودشان را انکار می‌کند و آنها را زواید اجتماع، خراب‌کننده‌ی منظره‌ی شهر!!! و عوامل باندهای تبهکار معرفی می‌کند! کودکانی که تنها گناه آنها زاده شدن در خانواده‌ای فقیر و جامعه‌ای با قوانین بی‌رحمانه است.

انسان‌هایی که حق تحصیل، کودک بودن و حتی بودن از آنها گرفته شده است و قادر به دفاع از حقوق خود نیستند. طبق آخرین آمار چهارصد میلیون کودک کار در دنیا وجود دارد و اما اقدام دولت جهت حل مشکلات زواید اجتماع! چیزی جز ارعاب و اعمال خشونت نسبت به آنها با نام جمع آوری و ساماندهی! نبوده است. به دنبال راه حلی دیگرگونه و ریشه‌ای‌تر با جمعیت دفاع از کودکان کار و خیابان روبرو شدم. چکیده اهداف و سازمان آنها را شرح می‌دهم و قضاوت را به شما واگذار می‌کنم.

جمعیت دفاع از کودکان کار و خیابان یکی از NGOهایی است که در این راستا فعالیت می‌کند. این جمعیت در سال ۱۳۷۹ فعالیت‌های عملی خود را آغاز کرد ولی به علت مشکلات اجتماعی و حقوقی حاکم بر ایران در سال ۱۳۸۲ امکان فعالیت مستقل و غیر دولتی به دست آورد و در سال ۱۳۸۴ در پاسگاه نعمت آباد، دفتر مرکزی خود را تاسیس کرد. فعالیت‌های این مجموعه عبارتند از سوادآموزی، کلاس‌های آموزش خلاقیت ذهنی، داستان نویسی، نقاشی، تئاتر، عکاسی، آموزش مهارت‌های زندگی و حقوق کودک و برگزاری هفتگی کارگاه حقوق کودک برای داوطلبین.

این NGO اهداف خود را به چهار دسته تقسیم می‌کند.

هدف کلی: محو کار و تمامی اشکال

می‌کند و ارزیابی بر اساس توانایی‌های بچه‌ها است و نمره بیست و نوزده نداریم. ممکن است یک نفر امتحانات مدرسه را خوب ندهد ولی ما تشخیص می‌دهیم که درسش را یاد گرفته و صلاحیت رفتن به کلاس بالاتر را دارد. برای ورود به مدارس بچه‌ها باید امتحان آموزش و پرورش را بدهند.

س: خانواده مددجوها با مختلط بودن کلاس‌ها مشکل ندارند؟

مختلط بودن کلاس‌ها چیز عجیبی نیست. ما در روستاها هم کلاس‌های مختلط داریم. خانواده‌ها هم به اینجا اعتماد دارند و می‌دانند اینجا محیط امنی برای بچه‌هاشان است.

س: مهمترین چیزی که بچه‌ها اینجا به دست می‌آورند، چیست؟

چند ساعت در روز که با او مثل انسان بر خورد می‌کنند. می‌تواند اظهار نظر کند یا مخالفت کند. این قضیه یک فاصله‌ای ایجاد می‌کند با محیط بیرون و باعث می‌شود کودکی که تمام عمرش تجاوز و خشونت دیده است، بفهمد طور دیگری هم می‌شود زندگی کرد. بچه‌ای که جز کتک و فحش و خشونت چیزی ندیده احتمال بزهکار شدنش خیلی زیاد می‌شود. سعی می‌کنیم اعتماد به نفسشان که از آنها گرفته شده را به آنها باز گردانیم. سیستم کلاس‌ها اینجا مشارکتی است. معلم فقط یک آموزگار نیست بلکه در کنار بچه‌ها و هم سطح با آنها است. ما می‌خواهیم روش سنتی آموزش و پرورش را در کلاس‌ها نداشته باشیم. کلاس نباید طوری باشد که معلم جایگاه بالا داشته باشد و بچه فقط اطاعت و خوش خدمتی کند.

بخش عمده کارشان خیریه است و یا اصلا GO هستند یعنی وابسته به دولتند.

س: هزینه‌های NGO از کجا تامین می‌شود؟

ماهانه حدود دو میلیون تومان هزینه اجاره و نگهداری و تغذیه بچه‌ها می‌شود که کاملاً از طریق کمک‌های مردم تامین می‌شود. در حال حاضر ما هیچ کمکی از سازمان‌های دولتی دریافت نمی‌کنیم.



باورها و نگاه غلط نسبت به کودکان کار و خیابان و مهاجران افغانی، بعضی از مردم تمایلی به کمک و همکاری نشان نمی‌دهند.

خوش بختانه علیرغم مشکلات مالی و عدم همکاری‌های دولت، این NGO همچنان با کمک داوطلبین اغلب جوان و دانشجویان علاقمند و با کمک‌های مالی پراکنده همچنان به تلاش‌ها و فعالیت خود ادامه می‌دهد و در راستای اهداف خود به پیش می‌رود.

جهت آشنایی بیشتر مخاطبین صاحب‌های کوتاه با دو تن از نیروهای فعال در NGO یعنی آقای نادر طالبی و خانم شیوا نظر آهاری داشتیم که متن مصاحبه عیناً در زیر می‌آید.

س: کودک کار کیست؟

هر فرد زیر ۱۸ سال که به طور دائمی یا فصلی با خانواده یا جدا از خانواده در خیابان یا کارگاه یا مزرعه کار حرفه‌ای انجام دهد یا به خاطر شرایط استثماری کار و سرمایه از کودکی محروم باشد. حتی بچه‌ای که مجبور است به جای اینکه کودکی کند از خواهر و برادر کوچکتر خود نگهداری نماید را کودک کار می‌گوییم. با محاسبه اختلاف محصلین و کسانی که در سن ۱۸ سال هستند، هفتصد هزار تا یک میلیون کودک کار داریم که این آمار با افزودن تعداد کودکان بدون شناسنامه مهاجرین غیرقانونی در ایران به

۲ تا ۳ میلیون می‌رسد. بیشتر این کودکان در کارگاه‌هایی با جمعیت کمتر از ۵ نفر و مزارع مشغول کار هستند.

س: فرق شما با بقیه NGOهایی که در این زمینه فعالیت می‌کنند، چیست؟

طبق تعریفی که ما از خیریه داریم، سازمانی که به شرایط باز تولید نابرابری اجتماعی توجهی نمی‌کند و فقط به معلول‌ها می‌پردازد نه به علت‌ها، خیریه است. هر سازمان می‌تواند به درجاتی خیریه باشد. ما سعی می‌کنیم درجه خیریه بودنمان پایین باشد. سازمان‌های دیگر اکثراً

س: برخورد مردم محله با شما چه طور است؟

اوایل که ما به اینجا آمدیم، مردم ما را نمی‌پذیرفتند. فکر می‌کردند ما بچه‌دزدیم و نمی‌فهمیدند چرا عده‌ای بدون هیچ نفع اقتصادی اینجا فعالیت می‌کنند. ولی الان به ما اعتماد دارند و کارمان در محل احترام دارد.

س: کارنامه‌ای را که در پایان سال تحصیلی به بچه‌ها می‌دهید، مدارس قبول می‌کنند؟

ما با سفارت افغانستان صحبت کردیم و سفارت قبول می‌کند. سیستم ارزشیابی ما با آموزش و پرورش فرق

به تماشای این ضایعه غیر قابل گذشت که مختص جهان سوم و کشورهای فقیر است پرداخت و دست از انکار ریشه‌های آن برداشت. گرچه هدف کلی یعنی "محو کار و تمامی اشکال سوء استفاده از کودکان و جلب حمایت و تشکل نیروهای اجتماعی برای اعمال مستقیم فشار بر دولت‌ها و سیستم‌های اجتماعی حاکم بر ایران و جهان" دور از دسترس به نظر می‌آید... اما...:

باید که دست‌های خسته بیاسایند.
باید که خنده و آینده، جای اشک بگیرد
باید بهار

در چشم کودکان جاده ری
سبز و شکفته و شاداب

باید بهار را بشناسند
باید "جواده" بر پل بنا شود

پل
این شانه‌های ما، باید که رنج را
بشناسیم

وقتی که دختر رحمان
با یک تب دو ساعته می‌میرد،
باید که دوست بدریم پاران،
باید که قلب ما

سرود و پرچم ما باشد...

(خسرو گل‌سرخ)

نمی‌شوند و کار جدی در این زمینه نمی‌کنند. جایی خواندم که با ۹ دلار در سال می‌توان از مرگ و میر کودکان جلوگیری کرد، حساب کردم با بودجه تسهیلاتی سه هفته دنیا می‌شود از مرگ و میر کودکان جلوگیری کرد. مساله این نیست که پول نباشد یا راه حل نباشد، سیستم جهانی که وجود دارد یک همچین چیزی می‌طلبد. کودک کار عادی‌ترین بخش طبقه کارگر است. به خاطر نقدی که بر عملکرد Unicef داریم با ما رابطه خوبی ندارند.

س: طی این پنج سال که فعالیت می‌کنید به کدام اهدافتان رسیده‌اید؟

ما نمی‌گوییم مسئله کودک کار را حل کردیم، اما حداقل کودک کار را به یک مسئله تبدیل کردیم. ضمناً ما هزار کودک کار را تحت پوشش قرار دادیم. حداقل کاری که NGOها می‌توانند بکنند این است که کودک کار را تبدیل به یک معضل کنند تا دیده شوند و دیدگاه جامعه نسبت به این کودکان اصلاح شود.

از وقت و فرصتی که در اختیار ما گذاشتید، سپاسگزاریم.

اکنون شاید بتوان با دیدی بازتر به مسئله نگاهی تازه کرد. شاید با عوض کردن زاویه دید بتوان با شفافیت

س: وظیفه کمیته هنر چیست؟

به بچه‌ای که همیشه سر کوب شده، فرصتی داده می‌شود که با نقاشی، عکاسی یا سفالگری خود را بیان کند که باعث رشد شخصیت او می‌شود و یک رابطه دگرگونه در ذهنش متصور می‌شود. ضمناً این بیان شدن به ما شناخت بهتری از بچه‌ها می‌دهد. ما می‌خواهیم جامعه تصور نکند که کودک کار یک پدیده طبیعی است و کودک کار هم فکر نکند که بد بختی‌اش یک چیز طبیعی است.

س: با Unicef همکاری دارید؟

از نظر ما Unicef در خیلی از موارد با مامشات برخورد می‌کند. برای اینکه پیمان‌نامه را همه کشورها امضا کنند، قوانین را شل و ول وضع کرده است. مثلاً در بند یک آن آمده کودک هر انسان زیر ۱۸ سال است مگر آنکه به موجب قوانین داخلی چیز دیگری باشد. که خوب این هیچ معنی‌ای ندارد، یک جا ۹ سال است، یک جا ۱۳ سال، یک جا ۱۸ سال! یا بچه‌هایی که در کارگاه کار می‌کنند را کودک کار نمی‌داند چون در خیابان کار نمی‌کنند. عملکرد Unicef شبیه سازمان ملل است و جوری عمل می‌کنند که خود را مقابل دولت‌ها قرار ندهند. مخصوصاً در مورد اعدام کودکان، برای این که با دولت‌ها درگیر نشوند، وارد این قضایا





نه برای خواندن است که می‌خوانم
و نه برای عرضه صدایم، نه!
من آن شعر را با آواز می‌خوانم
که گیتار پر احساسم می‌سراید
چرا که ترانه آن زمانی معنا می‌یابد
که قلبش نیز دردمندانه در تپش باشد
و انسانی آن ترانه را بسراید
که سرودخوانان شهادت را پذیرا باشد

آنجا که ترانه بر دیکتاتور پیروز است

(شاهین شهروا)

در آن شبان که ابلیسان پیروز مست سور عزای خلقی را به چله نشسته‌اند و خلق، گریزان و حیران سرپناهی می‌جوید، برای در امان بودن و نه سنگری برای امان بریدن از شب، هستند ستارگانی که از یاد نبرده‌اند انسان بودن تجسد وظیفه است، آنان که فریاد زدند قلب را شایسته‌تر آن که به هفت شمشیر عشق در خون نشیند و گلو را بایسته‌تر آن که زیباترین نامها را بگوید. آنان زیباترین کلام- آزادی را- بر رخ تاریخ نشانه زدند و با طبل پر طنینشان به گوش کرشب‌نشینان فریاد زدند آی خلائق این شب نماندنی است اما ابلیس‌زادگان از نابوری سحر هر جا نور سپیده‌ای یافتند آن را به خون آغشتند تا شب ماندگار شود گو این که چندی نگذشت که از شب چیزی جز خون ماند و خون‌ها جنین بست و آزادی زایید.

در قلب تاریخ فراوانند زنان ومردانی که آزادی را با خون و رگشان به رخ ظلم کشیده‌اند. یکی از این ستارگان "ویکتورخارا" نوازنده و خواننده سوسیالیست شیلیایی است؛ شیر آهن کوه مردی از آن گونه عاشق که میدان خونین سرنوشت به پاشنه آشیل درنوشت. "ویکتور لیدیو خارا مارتینز" ۲۳ سپتامبر ۱۹۲۲ در دهکده "اوخوئن" در حومه "شیکاگو" متولد شد. پدرش "مانوئل" کارگری روزمزد و تنگدست بود که بار سنگین زندگی بر دوشش او را از مسیر منحرف کرده و تلوتلوخوران به این سو و آن سو می‌کشاند. مانوئل از هراس رویارویی با حقیقت مخوف زندگی‌اش به الکل پناه برد و چندی که گذشت چشم بر همسر و فرزندش نیز پوشید و آنها را رها کرد. در نقطه مقابل مانوئل، مادر ویکتور (اماندا) زنی بود شجاع و مقاوم در برابر باری که بر دوش می‌کشید؛ "اماندا" گیتار می‌زد و آهنگ‌های فولکلوریک می‌خواند؛ وی همچنین برای گذراندن زندگی خود و خانواده‌اش در مجالس سوگ و شادی سرودخوانی می‌کرد.

نخستین آشنایی ویکتور خارا با موسیقی در دامان مادر و با شنیدن صدای گیتار و ترانه‌های فولکلور اماندا بود. اما آنچه اماندا برای ویکتور به جای گذاشت نه میل خواندن ترانه‌ای و نه رغبت چنگ زدن بر سیم‌های گیتاری، بلکه از ساز سلاحی در برابر ظلم و ستم ساختن بود همان گونه که وی می‌گوید:

آرک گیتار من کارگر است
که از بهار می‌درخشد و عطر می‌پراکند
گیتار من دولتمردان و جنایتکاران را به کار نمی‌آید
که آزند زور و زرنند
گیتار من به کار زحمتکش‌ان خلق می‌آید
تا با سرودشان آینده شکوفا شود.

ویکتور پس از دبستان و دبیرستان با توجه به اصراری که مادرش برای ادامه تحصیل او داشت، دوره حسابداری دید تا این که در ۱۵ سالگی مرگ مادر دیوار بزرگی از اندوه در قلبش احداث کرد. پس از مرگ مادر و برای التیام این زخم کاری وارد مدرسه مذهبی شد اما پس از دو سال علاقه‌اش را به مذهب از دست داد و این بار برای دوره کوتاهی به ارتش پیوست. پس از آن به "لوخوئن" شیلی بازگشت و به مطالعه موسیقی فولکلور شیلی و تحصیل در رشته بازیگری تئاتر پرداخت و به کارگردانی تئاتر روی آورد. آشنایی با "ویولتا پارا"، آهنگساز شیلیایی، تأثیر ژرفی بر زندگی هنری خارا گذاشت. کافه کوچک ویولتا مکانی برای کشف دنیای تازه‌ای از دل گیتار در رساندن پیامی نو به مردم جهان بود. آن روزها «جریان سرود نوین» در آمریکای لاتین در حال زایش بود و تب آن بالا گرفته بود- «سرود نوین» عنوان جریانی است در موسیقی آمریکای لاتین که از هم‌نواپی سازهای سنتی و ترانه‌های بومی با خیزش‌های سوسیالیستی به وجود آمده است. این جریان نخستین بار در آرژانتین تحت حاکمیت "پرون" به وجود آمد، اما بازتاب گسترده آن به شیلی باز می‌گردد که موجب به وجود آمدن ترانه‌های پیشرو فراوانی به شکل ساده و روان گردیده است و شاخص‌ترین و متعهدترین جلوه آن را می‌توان در آثار ویکتورخارا دید.

موسیقی ویکتورخارا و کلام او فریادی است از آزادی‌خواهی و عدالت‌طلبی که دغدغه‌های انسان نوین و مترقی را به ساده‌ترین و زیباترین کلام فریاد می‌کند. این موسیقی در واقع آینه اعتقادات و عقاید سیاسی- اجتماعی او است که خود را در قالب ترانه متبلور می‌کند و دهانش به حنجره میلیون‌ها نفر از مردم ستمدیده جهان تبدیل می‌شود تا فریاد آنان را بر زبان بیاورد و دردهایشان را آواز دهد.

ویکتورخارا یکی از سردمداران موسیقی و هنر انقلابی به عنوان یک موسیقی مترقی در برابر هنر و موسیقی توجیه‌گر و انفعالی است. در آواز او کلام و آهنگ نه وسیله‌ای برای ستایش و مدح زورمندان- که نمونه‌های فراوانش را از صدا و سیمای خودمان دیده و شنیده‌ایم- و

ژنرال "آگوستو پینوشه" در ۱۱ سپتامبر این سال صورت گرفت و آئنده نیز در محاصره کودتاچیان، جان باخت. صبح روز کودتا ویکتورخارا مانند هر روز راهی دفتر کارش در مدرسه دولتی تکنیک شد. وقتی ویکتور به مدرسه رسید، همه شادمان از پس زدن تهاجم دشمن به مدرسه بودند اما چندی طول نکشید که لوله تانک‌های کودتاچیان بار دیگر مدرسه را نشانه رفت. عوامل کودتا، ویکتورخارا را محاصره و به مدت پنج روز در بدترین شرایط انسانی زندانی کردند. پس از آن ویکتور و همراهنانش را به استادیوم "سانتیاگو"، همان استادیومی که کنسرت معروفش در حمایت از آئنده را در آن برگزار کرده بود، بردند.

وحشت فضای استادیوم "سانتیاگو" را در آغوش گرفته بود. نفس‌ها به شماره افتاده بودند و قلب‌ها چون کیبوتری هراسیده خود را در قفس سینه به این سو و آن سو می‌کوبید. کسی نمی‌توانست حتی یک لحظه خود را و این جانپان که آن‌ها را در بند کشیده بودند، پیش‌بینی کند. سکوت تنها آوایی بود که از زندانیان برمی‌خواست اما در میان نگاه‌های شکست‌خورده آنان خاموشی به هزار زبان در سخن بود. گویی آنان نام کوچک مرگ را آموخته بودند و می‌خواستند به جان خطابش کنند.

در نقطه مقابل سگ‌های گرسنه و تحت فرمان "پینوشه" برای شادی ارباب فاشیست‌شان دم می‌جانبانند و با شکنجه زندانیان به تفریح می‌پرداختند. چرا که سگ‌های تربیت شده در مکتب فاشیست‌های جهان نه تنها پدر و برادر و همسایه و رفیق‌شان را، که در نخستین گام آموزش انسان و انسانیت را از یاد می‌برند. با این همه در میان این فضای وحشتناک، ویکتور ترانه‌ای می‌سراید و آزادی و آزادگی خود را فریاد می‌کشد:

۵هزار نفر این جاییم
در این بخش کوچک شهر
چه دشوار است سرودی سر دادن
آنگاه که وحشت را آواز می‌خوانیم
وحشت آن که من زنده ام
وحشت آن که من می‌میرم
خود را در انبوه این همه دیدن
و در میان این لحظه‌های بیشمار ابدیت
که در آن فریاد است و سکوت
لحظه پایان آوازم را رقم می‌زنم



مردم يك دل و يك صدا هرگز شکست نخواهند خورد
مردم متحد هرگز شکست نخواهند خورد
بر پا خیز
بخوان
ما پیروز خواهیم شد

نه ایزاری بر تحقیق توده‌ها و تسکین آنها بلکه محرکی است جهت پیشروی و مبارزه و ایستادگی. و این خصلت است که به گیتار شکسته ویکتور در برابر سمفونی‌های هنری صرف برتری می‌دهد.

ویکتورخارا نخستین صفحه مستقل خود را در سال ۱۹۶۶ و در اوج اعتراضات و آشوب‌های شیلی منتشر کرد. در سال‌های بعد او تئاتر را رها کرد و صرفاً به موسیقی پرداخت. سال ۱۹۶۹ "پرس سوخیس" وزیر کشور شیلی به صدها پلیس دستور داد به خانه‌هایی حمله کنند که در "پورتومونت" ساخته شده بود. در این حملات ۷ نفر از جمله يك کودک ۹ ساله کشته شدند. خارا ترانه‌ای با نام "پرسش‌هایی درباره پورتومونت" سرود که در آن "سوخیس" را به عنوان يك جنایتکار معرفی می‌کرد.

همه باران‌های جنوب غیشلیف کافی نیست برای شستن دستانت... در سال ۱۹۷۰ فرمانده "ارنستو چه‌گوارا" چریک آرژانتینی و قهرمان بزرگ خلق آمریکای جنوبی در بولیوی کشته شد، خارا در یادبود او اثری منتشر کرد که به دلیل مخالفت کمپانی، امکان اشاره مستقیم به نام "چه‌گوارا" وجود نداشت.

در اوایل دهه ۷۰ احزاب چپ‌گرای شیلی، ائتلافی را با

نام "جمعیت مردم" تشکیل دادند که این ائتلاف چندی بعد با معرفی "سالواتور آئنده" به عنوان کاندیدای ریاست جمهوری وارد کارزار انتخاباتی شد. جلسات حزبی، نشست‌های مختلف سخنرانی‌ها و فعالیت‌های تبلیغی سوسیالیست‌ها در راستای حمایت از آئنده آغاز شد و روز به روز بر شعله‌های آتش آن افزون گردید. ویکتورخارا هم یکی از کسانی بود که در حمایت از "جمعیت مردم" به تلاش در راستای پیشبرد اهداف انسانی و عدالت‌خواهانه آئنده پرداخت و کنسرت‌ها و اجراهای متعددی در این راستا داشت.

سرانجام روز واقعه فرا رسید. سال ۱۹۷۳ آئنده در انتخابات پیروز شده و دولت مردمی او کم‌کم آماده می‌شود تا زمام امور را در دست گیرد. اما آئنده به توافقات با دستگاه‌های بوروکراتیک وابسته به بورژوازی تن داد و با خیالی واهی که سرمایه‌داران و بندگان زر و زور به چنین قراردادهایی تن درمی‌دهند، بر عهد انسانی خود با آنان پایبند ماند. اما این سرمایه‌داران وابسته که موظف به حفظ و کنترل حیاط خلوت اربابشان آمریکا بودند، عهد خود با آئنده را زیر پا گذاشتند و به طراحی يك کودتا علیه دولت آئنده مشغول شدند. این کودتا از طرف صاحبان صنایع مس و سرمایه‌داران بزرگ شیلی و سرپرستی مستقیم "سیا" و با سرکردگی

دغدغه های عدالتخواه کوچک



نه، قضیه خیلی‌ام پیچیده نیست! من ده سالمه. اون بالاهاک شهر بچه‌ها هر سال که بزرگ‌تر می‌شن به شمع بیشتر فوت می‌کنن، شمع‌های خوشگل قرمز روی کیک خوش رنگ و لعابی که از دور دلتو می‌بره، با این که من تا حالا به

شمع هم فوت نکردم اما والله منم ده سالمه.

مادرم کلفت یه خونه اعیونیه. اونام یه دختر ده ساله دارن که اسمش طلاست. ده سال پیش من و طلا هر دومیون از شکم مادرامون در اومدیم، هر دومیون لخت و پتی بودیم، هر دومیون یه جور جیغ می‌زدیم، هر دومیون... اما هر چی که گذشت من و طلا بیشتر با هم فرق کردیم، خوب شایدم طبیعی باشه، حتما آدم، آدم به دنیا می‌یان اما تا آخر دنیا که قرار نیست آدم بمونن؛ قرار نیست چون منم مته طلا آدم به دنیا اومدم، زمستون وقتی اون داره تو لباس‌های گرم و نرمش آدم برفی درست می‌کنه، سگ لرز نزنم و دستام از سرما بی‌حس نشه، قرار نیست چون آدم به دنیا اومدم، منم همیشه سیر باشم، بتونم درس بخونم، مته بقیه بازی کنم یا هر چیز دیگه. از همون اول دنیا اومدم باید گرسنگی بکشم، حتما چون تواناییم کمتره حتما چون استعداد ندارم یا شایدم چون خدا خواسته! ولی مگر من اسباب‌بازیم که خدا منو بیاره تو دنیا بعد از بچگی گشونه نگهم داره تا باهام تفریح کنه؟! بعد چند وقت باید اجارم بدن تا کبری خانم باهام گدایی کنه -البته حداقل اینجوی شیکم خودم و خواهر برادرارم سیر میشه - باز چون استعداد ندارم، باز چون تواناییم کمه، باز چون خدا خواسته، باید دست فروشی کنم و فالامو تا دونه آخر بفروشم. وقتی طلا می‌ره مدرسه باید کفش واکس بزنم و بی‌سواد بمونم، خوب حتما این یکیم طبیعیه چون استعداد درس خوندن نداشتم. راستی این استعداد و تواناییه اصلا چی هست؟ چرا هر کی پول بیشتر داره استعدادم بیشتر داره و قوی‌تره؟ نکنه خریدنیه؟ کجا می‌فرشن؟ نسیه‌ام می‌شه گرفت؟ راستی که عجب دنیای عادلانه‌ایه!! حتما فردا روزم که من رفتگر شدم و طلا خانم دکتر، از عرضه اونه و بی‌عرضگی من؟! هیچ ربطی‌ام به اینکه من چه جوری زندگی کردم و اون چه جوری نداره؟! تازه اونجام حقمه که بزنن تو سرم چون من یه آدم بی‌استعدادم و همه این‌ها عادلانه است...!؟

در هیاهوی ورزشگاه سانتیاگو ناگهان یکی از جلدان کودتاجی از ویکتور سؤال می‌کند، می‌خواهی برای رقابت گیتار بزنی و ویکتور با شادمانی می‌پذیرد اما آنچه به جای گیتار برای او می‌آورد تبری است که با آن دو دستی را که به صداقت دوستی است، قطع می‌کنند. آنگاه رئیس زندان به طعنه می‌گوید: بخوان، چرا معطلی؟ بخوان! ویکتور در حالی که دستان خونریزش را در هوا تکان می‌داد از رفقا و هم‌زنجیران خود خواست با او همراهی کنند و آنگاه پنج‌هزار دهان يك صدا با هم سرود وحدت را به زبان آوردند.

مردم يك دل و يك صدا هرگز شکست نخواهند خورد
مردم متحد هرگز شکست نخواهند خورد.

بر پا خیز
بخوان

ما پیروز خواهیم شد

در همین حال جلدان ورزشگاه سانتیاگو که دیگر تحمل استقامت و ایستادگی ویکتور را نداشتند به دستور سپهبد "مارینو مارینیگز براوو" رئیس و همه کاره استادبوم شیلی، ۳۴ گلوله سربوی به بدن او پیوند زدند. ویکتور در خاطر تمامی بشر دوستان و دشمنان دیکتاتوری و ظلم جاودانه خواهد ماند، چرا که وجودش تیلور آزادی و عدالت‌خواهی است و خوشا نام انسان بر چنین ستاره‌ای نهادن و خوشا شعرش را ارج نهادن که به قول خود ویکتور:

شعر من آغاز و پایان همه چیز است

شعری سرشار از شجاعت

شعری همیشه زنده و پویا

در پایان به متن شعر "سپاس بر تو ای کارگر" که برنده جایزه اولین جشن سرودهای نو و بیانگر دیدگاه سوسیالیستی و مترقی ویکتورخارا است اشاره می‌کنیم. یادش جاودانه و راهش بر رهرو باد!

سپاس بر تو ای کارگر

برخیز، به کوه‌ها بنگر

به سرچشمه‌ی باد، خورشید و آب

تو، ای آنکه مسیر رودها را دگرگونه می‌کنی

ای آنکه با پاشیدن بذر، روحت را به پرواز می‌بری

برخیز، بر دست‌هایت بنگر

دستانت را در دست برادرت بگذار، تا آنگاه بالیدن گیرید

با هم می‌توان رفت، متحد در خون‌هامان

امروز، همان روز است

ما می‌توانیم آینده را بسازیم

برای نجات از بند اربابان

آنان که ما را در نکبت و تهیدستی می‌خواهند

اما زمان عدالت و برابری خواهد رسید

فریاد برکش، چون باد

بادی که از گل‌های وحشی بر فراز کوه‌ها درمی‌گذرد

به سان آتش، لوله‌ی تفنگ مرا پاك كن

در فرجام، آنهايند که بر زمین خواهند افتاد

شهامت و شجاعت نبرد را به ما هدیه کن

فریاد برکش، چون باد

بادی که از گل‌های وحشی بر فراز کوه‌ها درمی‌گذرد

به سان آتش، لوله‌ی تفنگ مرا پاك كن

برخیز، بر دست‌هایت بنگر

دستانت را در دست برادرت بگذار، تا آنگاه بالیدن گیرید

با هم می‌توان رفت، متحد در خون‌هامان

اکنون و تا زمان مرگ.

«انقلاب مرغ منجمد»^۱

(محمد کریم آسایش)

جنبش‌های معاصرتر تا دهه‌ی ۹۰ میلادی است. در جای جای این روایت‌ها به مسائل گوناگون اجتماعی و مسائل متعدد زنان، دیدگاه‌های متفاوت زنان نسبت به این مسائل و خلاقیت‌های آنها برای رسیدن به خواست‌هایشان برمی‌خوریم. به نقل از کتاب:

«تریو تکی ترین (زن دهقان جوان ویتنامی) به برادر خود: آرزویم این است که بر بال توفان سوار شوم، امواج را رام کنم و کوسه‌ها را بکشم. می‌خواهم دشمن را عقب برانم تا مردم نجات یابند. من به زندگی انبوه زنان معمولی که تن به خفت و خواری می‌دهند، رضایت نخواهم داد».

۳) «زنان مخالف جنگ» به قلم مارلن توبینگا (نشر آگه)

در این کتاب مبارزه زنانی حکایت شده که با جنگ یا خشونت یا قاچاق یا کودتا یا استبداد روبرو بوده‌اند. مقدمه کتاب عنوان با معنایی دارد: «تولد زن منکثر». این عنوانی است که امروز نیز شاهد آن هستیم. یکی از روایات کتاب از جهت تشابه با جنبش جاری جالب توجه است و آن حکایت آرژانتین است.

«میدان مه، میدان دیوانه‌ها به میدان مادران شهرت یافته است. در همین میدان بود که ۱۴ تن از زنان جمع شدند تا شکوه‌نامه‌ای را به "ویدلا" که با کودتا به ریاست جمهوری رسیده بود، تقدیم کنند. همگی آنها در حالی که مضطرب و دیوانه‌وار با زنبیل‌های پر از خوراک و لباس از این سربازخانه به آن سربازخانه و از این سربازخانه به آن وزارتخانه می‌دویدند تا همگی سوال مشترکی را بپرسند یا یکدیگر آشنا شده بودند. آنها از مسئولان سراغ فرزندانشان را می‌گرفتند و در جواب یا مسخره‌شان می‌کردند یا ناسزا می‌شنیدند... ارتش آرژانتین به نام دفاع از غرب، با تاکید بر برقراری امنیت ملی و با کمک‌های فنی افسران فرانسوی که به تازگی از الجزایر بازگشته بودند و آموزش‌های نظامی آمریکاییان- دکترینی که حقیقتاً آمریکایی‌ها برایشان تدارک دیده بودند- نظامی اهریمنی به وجود آورده بودند که هدف اصلی‌شان صرفاً ایجاد رعب و وحشت در میان مردم بود. به همین منظور گروهی را تحت عنوان «نیروهای مخرب» می‌ربودند و در مراکزی که به منظور دسترسی به هدفشان ترتیب داده بودند، شکنجه می‌دادند و عاقبت به قتل می‌رساندند و در نهایت اجساد آنها را به شیوه‌های متفاوت- به رودخانه پلاتا می‌انداختند و یا به طور پنهانی دفن می‌کردند- یا «مفقود» می‌شد».

مقایسه این حرکت با حرکت مادران عزادار هر شبیه در پارک‌ها شباهت تاریخی را نشان می‌دهد.

«من در میان توده سازنده‌ای قدم به عرصه هستی نهاده‌ام که گرچه نان ندارد، اما به جای آن میدان دید باز و وسیعی دارد که مرزهای فعلی جغرافیایی‌اش از جانب شمال، به میدان پرتراوت و سبز تیر و از جنوب، به میدان باستانی اعدام و در مناطق پر ازدحام، به میدان توپخانه رسیده است!»

(ای مرز پر گهر...، فروغ فرخزاد)

زنان پیش‌تاز جنبش جاری هستند، در خیابان‌ها، در پارک‌ها، در جلوی زندان اوین، در دانشگاه و در کوی دانشگاه. این واقعیتی است که از هر منظر و با هر قضاوتی بخواهیم به آن بنگریم، انکار ناشدنی است.

بزرگ‌ترین مدرسه سیاست، جنبش واقعی است و تغییر است که شناخت را می‌سازد و زنان در خیابان بود که فهمیدند خواست‌های خود را چگونه بخواهند. اما هر جنبش برگی است از برگ‌های دفتر تاریخ، دفتری که آموزه‌های فراوان برای امروز دارد. از این رو با نگاهی به چند کتاب و معرفی آنها به درس‌های آنها برای روزگار خویش نظر می‌کنیم:

۱) «زنان بر صلیب شکسته؛ موقعیت زنان در آلمان هیتلری» نوشته کیت هیست (انتشارات روشنگران و مطالعات زنان و انتشارات قصیده‌سرا)

کتابی است که از روانشناسی هیتلر، نحوه نگرش او به زنان، دیدگاه حزب نازی به زنان و موقعیت زنان در آلمان فاشیستی می‌گوید. در این کتاب می‌خوانیم که نازی‌ها چگونه برای زنان جایگاهی فرودست را قائل بودند، برنامه‌شان برای زنان از قول گوبلز وزیر تبلیغات هیتلر: برقراری مجدد «تقسیم کار جنسیتی صحیح و طبیعی» و اختصاص «حوزه‌های به وضوح متمایزی به مردان و زنان» بود و مادری و تولیدمثل را تقدیس می‌کردند، هیتلر و نازی‌ها، زنان و توده‌ها را (که به زنان تشبیه می‌کردند) نیازمند ترس می‌دانستند: «آنها می‌خواهند که از چیزی بترسند. کسی را می‌خواهند که آنها را بترساند و به فرمانبرداری لرزان بدل کند».

۲) «زنان در تکاپو؛ فمینیسم و کنش اجتماعی» اثر شیلا روباتم (نشر شیرازه)

کتابی که تاریخ پر تب و تاب حرکت‌های اجتماعی، گروه‌ها، افکار و فعالیت‌های زنان و نقش زنان در جنبش‌های اجتماعی- سیاسی و نگاه آنها به آن را روایت می‌کند. کتابی که هم می‌توان از اول به آخر خواند، هم از آخر به اول و هم فصل به فصل و پراکنده.

کتاب روایتگر حرکت‌ها و جنبش‌های زنان از دوران باستان و سده‌های میانه و رنسانس، انقلاب فرانسه، جنبش ضد برده‌داری (جنگ داخلی) آمریکا، جنبش چارتیستی کارگری انگلستان، جنبش‌های سوسیالیستی قرن‌های هجده و نوزده، انقلاب روسیه، انقلاب چین، انقلاب هند تا جنبش‌های دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ (دهه زنان) میلادی و

سرشار الگویی است برای آموختن زنان و دختران در جنبش جاری. «ما یک دوران پر شکوه را تجربه می‌کنیم. منظور من از پر شکوه، دورانی است که مسائلی با ابعاد گسترده، مسائلی مهم را به بار می‌آورد، دورانی که ذهن را تحریک می‌کند، «نقد، ریشخند و جوهر» را ایجاد می‌نماید، شور و شوق‌ها را زنجیر می‌گسلد و به ویژه دورانی پربار و آبستن رویدادها».

پی‌نوشت:

۱- «انقلاب مرغ منجمد» عنوان شعری است از "سعاد الصباح" که در آن به کنایه از تعبیر «مرغ منجمد» و «مرغ کنسرو شده» که به وضعیت زنان اشاره دارد، استفاده می‌کند و از انقلاب آنان سخن می‌گوید.

۵) «حمیله بوپاشا» اثر سیمون دوبووار (نشر علم)

داستان تجاوز به دختری با این نام در زندان‌های الجزایر، توسط فرانسویان، و ماجرای پرونده او و پیگیری وکیلش "ژیزل حلیمی" و "سیمون دوبووار"، به عنوان روزنامه نگار، روشنفکر و نویسنده، برای افشای شکنجه‌ها و تجاوزات فرانسویان در الجزایر، داستان سرکوب جنبش انقلابی الجزایر توسط "جمهوری فرانسه" تحت عنوان "عملیات موش کشی"، داستان بیدادگاه‌ها و همکاری مشترک قاضی و پلیس و پزشکی قانونی و کمیسیون به اصطلاح تحقیق برای سرپوش گذاشتن بر جنایت.

«از سال ۱۹۵۴ به بعد، همه ما شرکای جرم کشتار دسته جمعی مردم ملتی بودیم که تحت عنوان سرکوبی اغتشاش و شورش خرابکارانه و سپس برقراری مردمسالاری و آرامش، بیشتر از یک میلیون انسان را قربانی کرد».

۶) «زن شورشی؛ زندگی و مرگ رزا لوکزامبورگ» تالیف ماکس گالو (انتشارات رسا)

داستان زندگی زنی که سرخی مبارزه و عشق را به هم پیوند زد و معنا کرد.

۴) «داد بی داد؛ نخستین زندان زنان سیاسی (۱۳۵۷-۱۳۵۰)» گردآوری ویدا حاجبی تبریزی (انتشارات بازتاب نگار)

این کتاب که متأسفانه جلد دوم آن اجازه انتشار در ایران نیافت (جلد دوم به زندان زنان سیاسی در پس از انقلاب و در دهه ۶۰ پرداخته است)، بیانگر مسائل زنان در زندان، نگاه آنها به زندان، شیوه‌های مقاومت آنها در زندان و طرز برخورد زندانیان با یکدیگر است. بخشی از کتاب که دارای تناسب با امروز است را نقل می‌کنم: «یکی از همبندی‌ها نظر جدیدی را پیش کشید که برایم آموزنده بود. می‌گفت باید تعریف روشن و دقیقی از تجاوز داشته باشیم. «آیا تجاوز فقط امری جنسی است؟»، «آیا تمام کارهایی که به زور بر ما تحمیل می‌شود، تجاوز به حریم ما نیست؟ و...»

به راستی هم مگر شکنجه، اهانت و ناسزا، حتی نگاهی تحقیرآمیز یا شهوانی نوعی شکستن حرمت انسانی و تجاوز محسوب نمی‌شود؟ برایمان تعریف کرد که هنگام دستگیری و انتقال به کمیته، مامور ساواکی که کنارش نشسته بود با استفاده از فرصت او را دستمالی کرده بود، آیا این کار تجاوز نبود؟

قصد داشت در دادگاه رسماً اعلام کند که به او تجاوز شده است. اما در دادگاهی غیرعلنی و فرمایشی، حتی این فرصت را هم به او ندادند.

این بحثی بود جدید. انگار تازه متوجه شده بودیم که همه ما به نوعی مورد تجاوز قرار گرفته بودیم و فرار می‌گرفتیم. آن مشت‌های سنگینی که به سر و صورت و سینه‌هایمان می‌زدند، آن باتوم‌های برقی ای

که به نوک پستان‌ها متصل می‌کردند، آن لخت کردن‌ها در برابر چشم‌های هیز بازجوها، آن فحش‌های رکیک جنسی و... همه و همه تجاوز بود».



"رزا سرخ" با نه گفتن به هر اقتدار، با جان فشانی در مبارزه، با آزاد اندیشی، با توانایی‌های بی‌نظیرش در نظریه و سازماندهی و با عشقی



قابل توجه برادران دانشجو:

(۱) ورود دانشجویان با موهای سیخ و انواع مدل های Fashen (تاج خروسی، تن تنی، ...) به داخل دانشگاه اکیداً ممنوع می باشد.

(۲) ورود دانشجویان با شلوار جین تار و پود برداشته شده و آستین کوتاه جذب بدن و تی شرت اندامی کوتاه به طور کلی ممنوع می باشد.





محمد پورعبدالله - دانشجوی مهندسی شیمی دانشگاه تهران - بازداشت در ۲۴ بهمن ۸۷ - همچنان زندانی است!

گفتند:
«نمی‌خواهیم، نمی‌خواهیم که بمیریم!»

گفتند
دشمنید!
دشمنید!
خلقتان را دشمنید!
چه ساده، چه به سادگی گفتند
و ایشان را چه ساده
چه به سادگی کشتند!
و مرگ ایشان چندان موهن بود و ارزان بود
که تلاش از پی زیستن به رنجبارتر گونه ای ابلهانه
می‌نمود:
سفری دشوار و تلخ
از دهلیزهای خم اندر خم و پیچ اندر پیچ
از پی هیچ !
نخواستند که بمیرند،
یا از آن پیش‌تر که مرده باشند
بار خفتی بر دوش برده باشند



علیرضا داوودی - دانشجوی حسابداری اصفهان - بازداشت در ۲۴ بهمن ۸۷ - مرگ مشکوک پس از آزادی از زندان در ۷ مرداد ۸۸

لاجرم گفتند که
«نمی‌خواهیم،
نمی‌خواهیم که بمیریم!»
و این خود وردگونه‌ای بود پنداری
که اسپانی ناگهان به تگ
از گردنه‌های گردناک صعب به جلگه فرود آمدند.
و برگرده‌ی ایشان
مردانی با تیغ‌ها برآهیخته.
و ایشان را تا در خود باز نگریستند
جز باد هیچ به کف اندر نبود
جز باد و به جز خون خویشتن،
چرا که نمی‌خواستند
نمی‌خواستند
نمی‌خواستند
که بمیرند



بهنود شجاعی
اعدام شد!

Behnood Shojaee (17)
stopchildexecutions.com